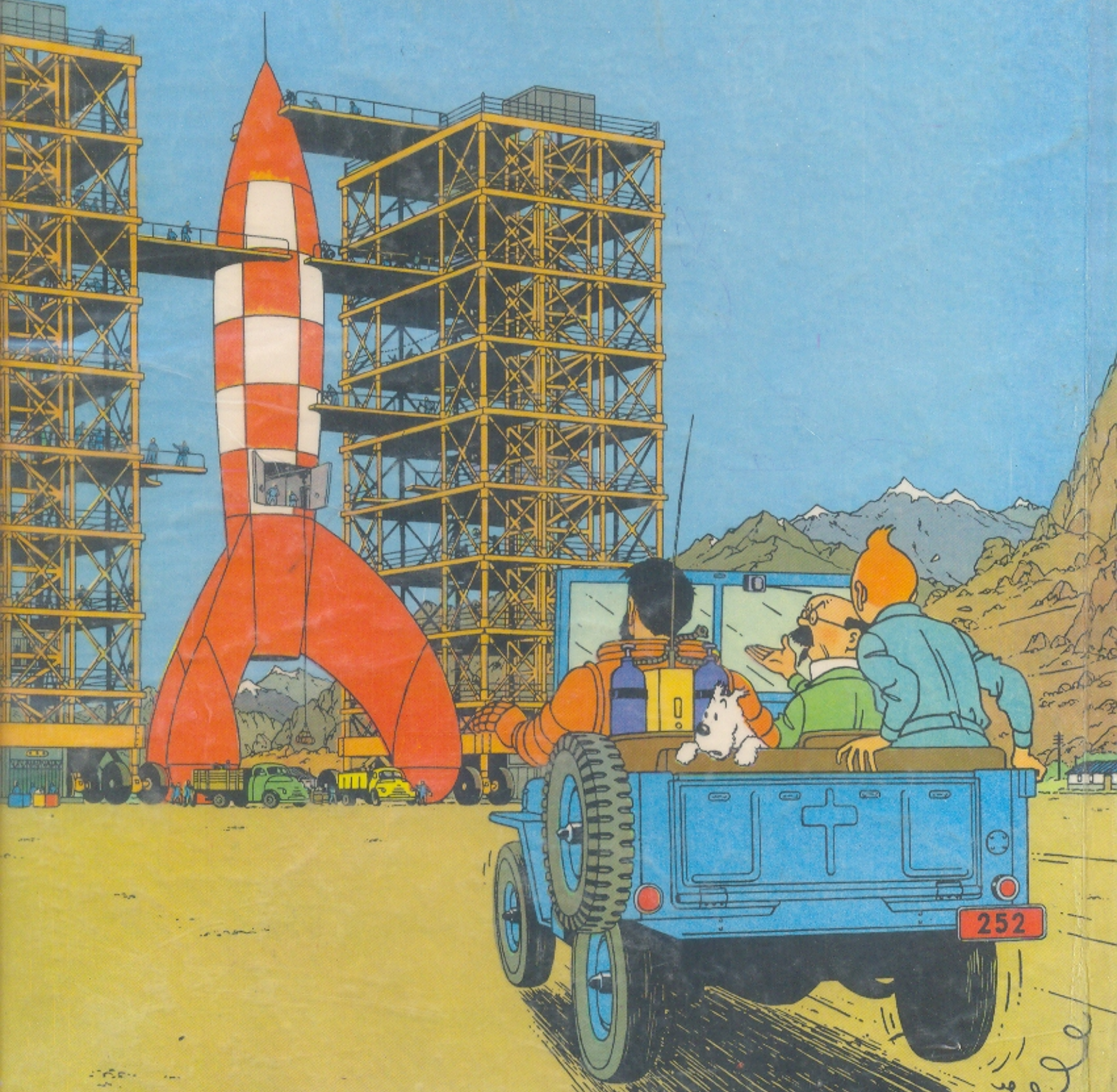


هرزه

داستانی از ماجراهای تن تن و میلو



هدف کره ماه



انتشارات یونیورسال

هرژه

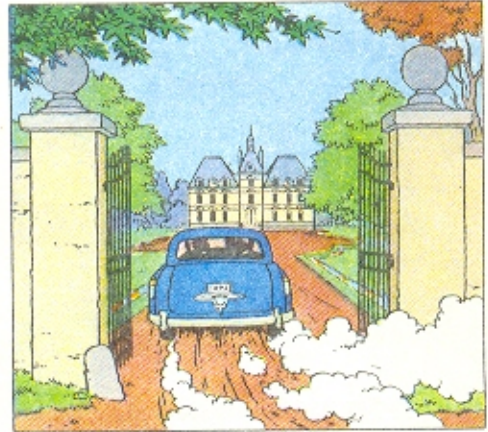
داستانی از ماجراهای تن تن و میلو

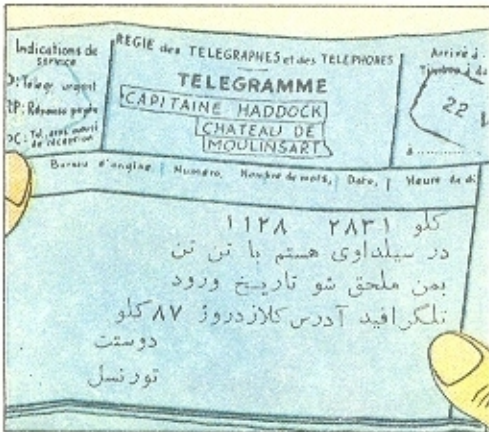
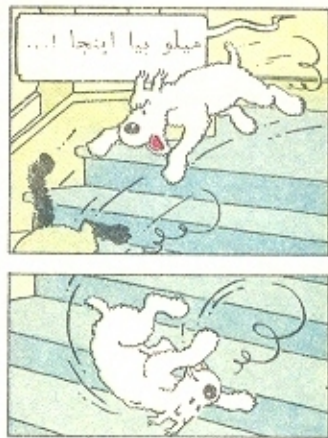
مدف کره ماه



انتشارات یونیورسال

هدف کره ماه







چکرمیکنی ... حتی یک قطره از این آب معدنی گند نوی و سکی من فریز!



ای وای! مواظب باش!

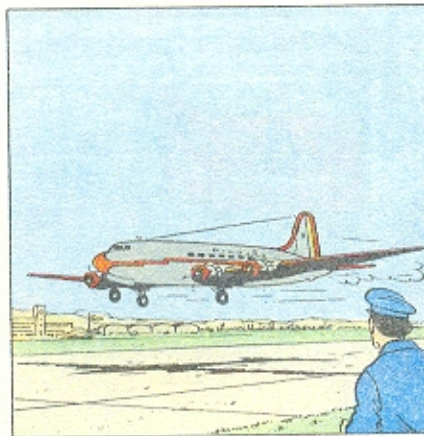


بفرمائید ... و سکی شما ...

کِه پَه!
متشکرم خانم.



فکرمیکنی توردنسل منتظر ما باشه؟



دوساعت بعد ...

خانمها ، آقایان ،
لطفاً کمر بند هایتان
را ببندید .



۸۷۵ خور حق گمرک از ماتیع زدن!
بیول ما همیشه ...
عجیبه من توردنسل رو
نمیبینم .



پس این چیه؟ الکل! باید
کلی گمرک بردارید... آقا،
اینجا در سیدلای فقط آب
معدنی میخوریم ...



تخیر اصلاً خبری ازش نیست. لابد تلگراف ما بدستش
نرسیده . بالاخره معلوم میشه . فعلاً باید از گمرک
گذشت ... چیز ممنوع الورودی ندارید کاپیتان؟ ...

من؟ هیچی ندارم .



این دو تا رو خوب نیگا
کن اینا میرن پیش ماموت ...
هزپوه خوب توتله
انداختشون!



چمدونامون چی میشن؟
تو ماشین
اگا!



دوست شما نتوانست آمد...
فرستاد ماشین... شما با من آمد...
آقای توردنسل واسه ما ماشین
فرستاده؟... خیلی لطف کرده...
باشه با شما میائیم .



گذرنامه خواهش
میکنم .

آه شما آقای کاپیتان هادوک هستید
و ایشون هم تن تن؟
بله .



دارم اون ماشین رو نگاه می کنم . از فرودگاه دنبالمونه .
لابداونتمداره مثلما بده کلوه میره .



اینجا کشور قشنگیه . حیف که مردمش فقط آب معدنی میخورن ! اما خوب - لابد خوششون میاد ... توچرا هی به عقب نگاه میکنی ؟



میبینی تورنسل چقدر خوب ترتیب کارها را میده ... یه شوهر ... و ... به خدمتکار ... عالیه !
آره - عالیه !



آقای راننده ، مارو کجامیبری ...؟
اسپروژ ! ...؟



چطور شده چرا از جاده کلوه خارج شدیم؟



آره ، ممکنه ... ما هم داریم بشهر میرسیم .



خدا لعنت کنه !
نمیتونن بواش بری ...
با من حرف زد اگاه
من ندید ...



؟



جاده درست تعمیر
آهسته برانید
●
TRAVAUX
RALENTIR



حرف بزنی اسپروژ خودتی
مرتیکه احمق ! ازت پرسیدم
داریم کجامیبری ... جواب بده!
اسپروژ اگا ... دوست
شما آنجا ...



کاپیتان این تابلورانگاه
کن ...



اوضاع داره ناچور
میشه من نمی فهمم ...
دهه ، این دیکه چیه؟



دوساعت بعد ...
اون ماشین همینطورداره دنبال ما میاد ...



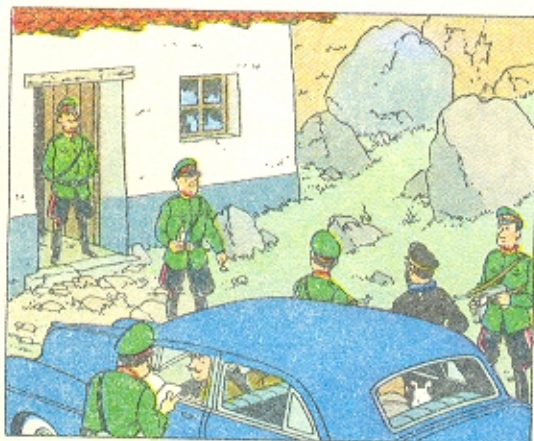
چشم بنده روشن! تو این کشور آب معدنی... از توریست‌ها چه با مزه پذیرائی میکنی...!



آها!... بی حرکت!...



نشسته... پدرم در اومد!... بریم گیلاسی بزنیم، درضمن به پیشم ماشینی که دنبال ما میاد چی میخواد.



...کاپیتان تشنه‌تو!...
براشون آشامیدنی بیارید...
پدرم در اومد تا بالاخره آقا فهمید.



من تشنه جو نور!... تشنه... نمی فهمی؟...
عجب داستانی!... گلوم خشک شده...
... حالیت نمیشه؟ بینم به چیزی قورت... قورت... قورت...
آها!... آها!...



بی‌بته! بی‌خاصیت! بی‌عرضه! بی قابلیت! تو چه زاندارمی هستی که نمیتونی سر به بطری را باز کنی؟



بازم که آب معدنی، خداالمنتون که!... فکر میکنی یک قطره از این آب گندو میخورم...!



کاپیتان!... بیا!...
باید بریم...!



دعه! کاپیتان نگاه کن!... یه هلیکوپتر!!!...



نیمساعت بعد...!

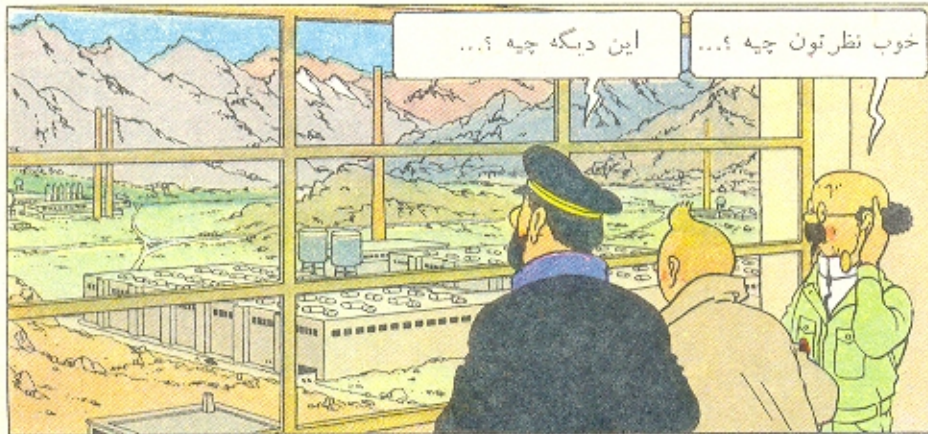


پست فطرتای شاید!...









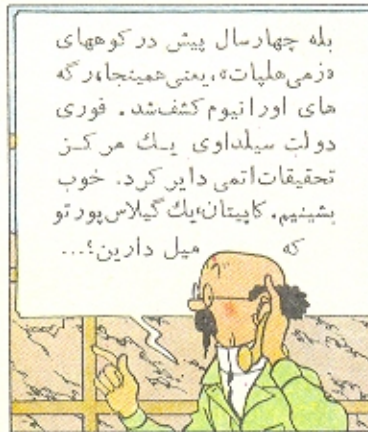
خوب نظرتون چیه...؟ این دیگه چیه...؟



از این طرف بیاین : میخوام چیزی رو بشما نشون بدم...



از دانشمندان ممالک مختلف و از علمای فیزیک اتمی کمک خواستند و کارها شروع شد... البته معلومه که هدف این تحقیقات کاملاً انسانیه... قراردیست در اینجا بمبهای اتمی ساخته بشه... برعکس ما در جستجوی راههایی هستیم که بشریت را از خطرات این بمبها حفظ کنه...



بله چهار سال پیش در کوههای وزمی ملیات، یعنی همینجا، رگه های اورانیوم کشف شد. فوری دولت سیلداوی یک مرکز تحقیقات اتمی دایر کرد. خوب بشینم. کاپیتان یک گیلان پورتو که میل دارین...؟



این تأسیسات یک قسمت... فقط یک قسمت از تأسیسات مرکز تحقیقات اتمی اسروزه... یک مرکز تحقیقات اتمی تو این کشور یا جوج و ما جوج...؟



چه ۱۴هه ۱۴هه ۱۴هه ! به ماه بری ! ... تورنسل عزیز... مکه کره ماه بدون توجه عیبی داره...؟



مهندس فرانک ولف که شما دیدیش داره بمن کمک میکنه. من مشغول تمام کردن نقشه موشک اتمی هستم که با آن به ماه بروم...



دولت سیلداوی از من خواسته که در اینجا کار کنم و قسمت فضا نوردی بمن واگذار شده. قسمتی که بخوبی با آن آشنا هستم...



خب البته. پس چرا از شما خواستم بمن ملحق بشین...؟



بسلامتی تو ۱۴هه ۱۴هه ۱۴هه ! آقایون مسافرین ماه سوار ماشین شن...! به بخشید سوار موشک بشن...! ختماً مسافر هم میبری...؟ نه...؟



وای مردم... مدت ها بود که این طور از ته دل نخندیده بودم ! آه... چقدر خنده داره... این بی مرد با مزه قضیه ماه رو خیلی هم جدی داره میگه...



چه ۱۴هه ۱۴هه ! به خیالت رسیده... روی کره ماه... تو که همیشه خواست پرت بوده.



متشکریم کاپیتان... متشکریم! میدونستم که حرفه‌رو زمین نمی‌اندازی...



من...؟ برم به‌ماه...؟ باتو!... لعنت بتو و بهماهت! تو در باره الکترون تحقیق میکنی و میخواهی بری به‌ماه منو میخواهی پیری بدون اینکه نظر منو بپرسی... من حتی يك قدم هم تو این موشك شیطانی نونمیدارم... فهمیدی...؟ هرگز...



چی...؟ چی...؟ چی گفتی...؟



خوشوقتم کاپیتان و شما تبریک میکنم! پروفیسور من گفته بود که شما مرد فوق‌العاده‌ای هستید حالا ببینیم که او اغراق نکرده.

آقای باکستر رئیس کل کارخونه است... اجازه بدید...



آقای باکستر، آه آقای باکستر بیایید که کاپیتان هادوک عزیز رو بشما معرفی کنم. کاپیتان با خوشحالی قبول کرده که به اتفاق زن تن دوست عزیز ما با من به‌ماه بیاد...

اما... بخشید! من...



سلام آقایون...



دیگه داره دیرمیشه... مسافرت حتماً شما را خسته کرده. الان شما را باطاق هاپتون راهنمایی میکنم و فردا پروفیسور کار خونرو بشما نشون میده. این اولین باره که به‌خارجیان اجازه داده شده تا از تأسیسات دیدن کنن چون میدونید که مجبوریم احتیاطات لازم رو بعمل بیاریم تا عملیات جاسوسی و خرابکاری صورت نگیره...



بشما هم چنین دوست عزیز خیلی تبریک میکنم! در این آزمایش خطرناک شما نماینده نسل جوان از خود گذشته و باجرات هستید...

بله... یعنی نه... یعنی میخوام بکم...



نه، نه، تواضع به‌خرج ندید: آدمائی مثل شما خیلی کمیابن... کاملاً کمیابن... شما تبریک میکنم و بشما حسودیم همیشه چون افتخار بزرگ قدم گذاشتن به‌ماه برای اولین بار نصیب شما همیشه...



یا حضرت خض!...



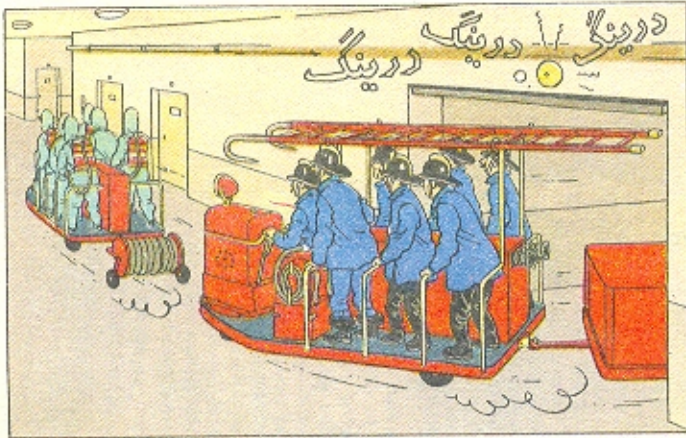
واقعا شورش رو در آوردن! .. این همه مواظبت و نگرهانی کاملاً بیهوده است. کی میتونه خودشو تا اینجا برسونه!...



الومرکز؛ اینجا گشتی شماره ۱۴ چیز غیرعادی مشاهده نشد.



شب فرارسیده. در مرکز اتمی سکوت برقرار است. فقط نگهبانان در راهروهای طولانی مشغول نگهبانی هستند.



الو... الو... الو... قسمت
امتیاز... اینجا مرکز...
دود غلیظی در راهروهای
قسمت H مشاهده شده...

الو مرکز... الو مرکز! اینجا
گشتی شماره ۱۴... توجه کنید!
دود غلیظ و قهوه‌ای رنگ در راهرو
های قسمت H را پر کرده...
فوری کمک بفرستید.



اینجا رو تخلیه کنید!...
مثل اینکه
اوضاع خرابه...

چه اتفاقی افتاده؟
خطر... خارج شید!...
اول مکافات...

دروینگ
پروفسور! زود باش!
پروفسور! زنگ خطر!
چطور... این
وقت شب...!

دروینگ
خزرد
بُخف

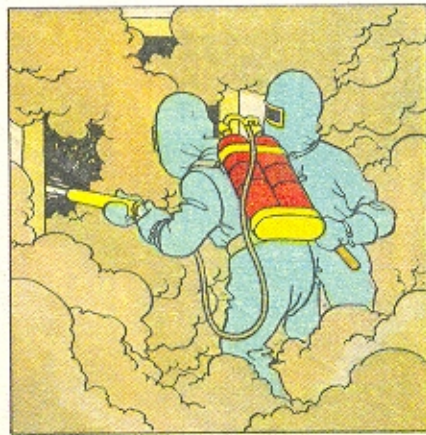
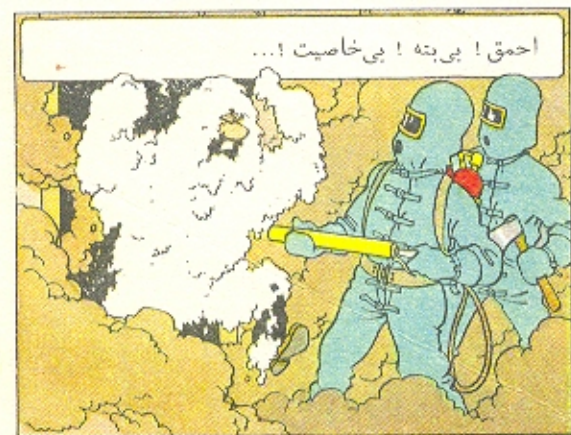


تف به این حواس! درسته، این که
پیپ کاپیتانه!... میگویم که گوشم بخوبی
سابق نمی‌شنوه...

پروفسور، مثل اینکه به جای سمعک دارید
از پیپ کاپیتان استفاده میکنید!...
پیپ کاپیتان!... پیپ کاپیتان!...

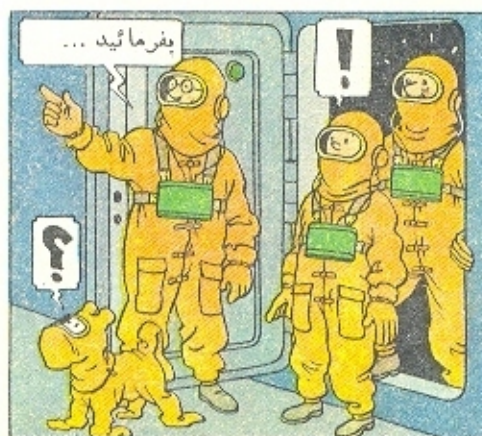
عجب داستانی پیش اومد!
چه اتفاق وحشتناکیه!... شما
چی گفتید؟

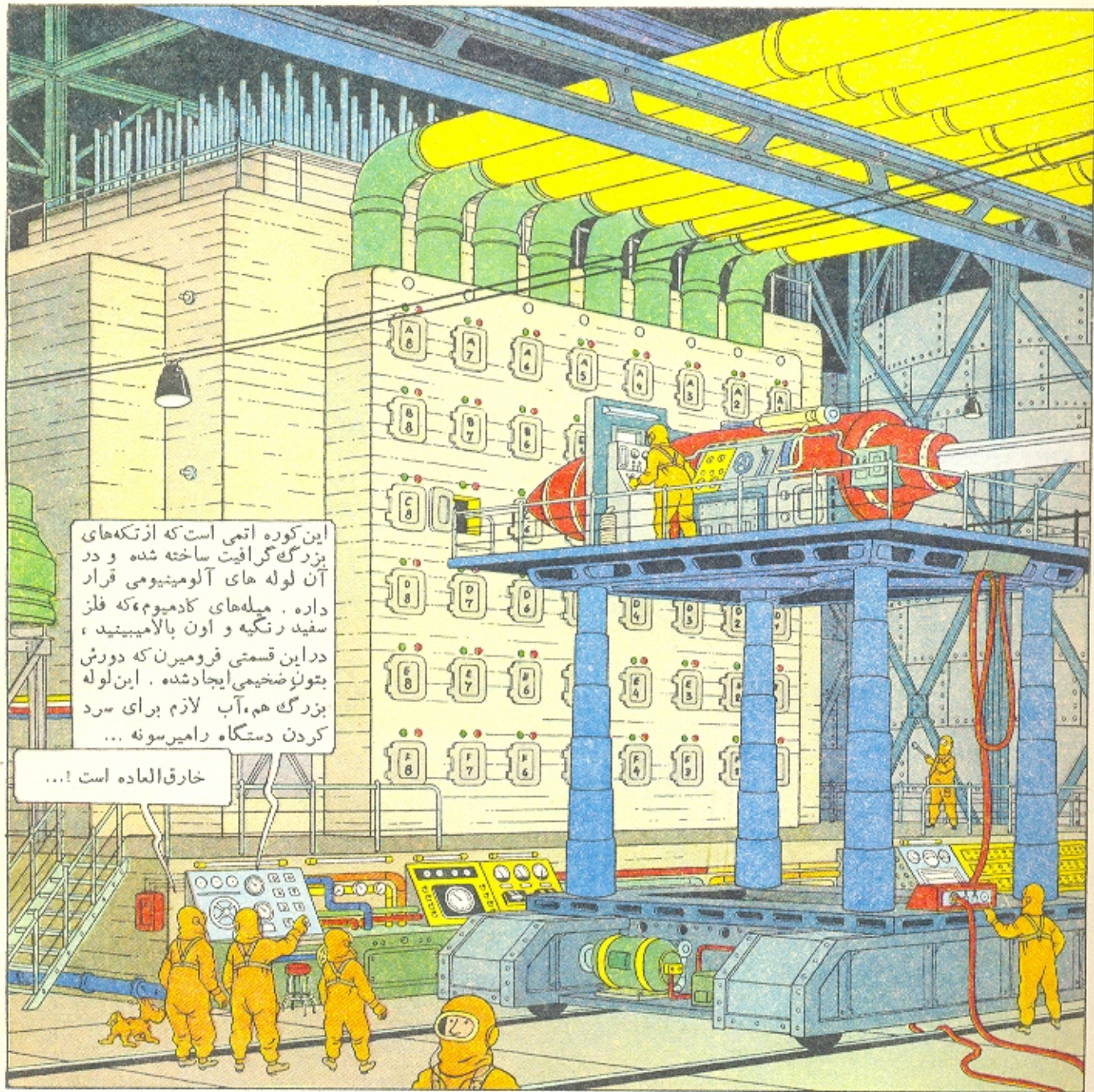
آه اینم آقای
نودنل...



احمق! بی‌بنه! بی‌خاصیت!...

دود از اینجا میاد!... زود باش!
پودر کاربونیك بهاش!...





این کوره اتمی است که از تکه‌های بزرگ گرافیت ساخته شده و در آن لوله‌های آلومینیومی قرار داده. میله‌های کادمیوم، که فلز سفید رنگی و اون بالامینید، در این قسمتی فرومیرن که دورش بتون ضخیمی ایجاد شده. این لوله بزرگ هم، آب لازم برای سرد کردن دستگاه رامیرسونه ...

خارق‌العاده است! ...!



"کله پامیکنه... احتمالاً دنبال همین کلمه می‌گشتی، مگه نه، کاپیتان؟ ..."



!



آدمو سحر می‌کنه! ... افسون می‌کنه! ... چطوری میگم! ...!



حق باشماست! ... باز دید این کارخونه آدم را تحت تاثیر قرار میده ... خارق‌العاده است! ...!



يك اتم «يو» ۲۳۵ موقع تجزيه دويآ سه نوترون ايجاد ميكند... يكي از اينها توسط يو ۲۳۸ جذب ميشه و تبديل به پلوتونيوم ميشه. اما نوترون‌هاي ديگه چي بشنوند مياي؟ ...

آره، من هم خيلي واسشون ناراحتم ...



خب ديگه به كوره خودمون برگرديم. حالا دارن به ميله اورانيوم راکه ۹۹ درصد يو ۲۳۸ و فقط ۱ درصد يو ۲۳۵ داره نو كوره ميزارن. وقتي اورانيوم وارد كوره شد چه اتفاقي مي افته؟



صدمه كه نديديد؟ ...
صدمه؟ ... نه بهيچوجه ... اتفاقاً حال بهتر هم شد!



الو، الو، الو! . . . ازمهندس فرانك تلف خواهش مي شود فوري با پروفيسور تورنسل تماس بگيره.



اما اين عمل بايد تحت نظارت باشه. بكمك كلديوم كه مقداري از نوترون‌ها رو جذب ميكند ما ميتونيم بميل خودمون اندازه فعاليت كوره رو ميزان كنيم ...



گرافيت دورشون راميكيره... ولي اونا پراشون تو كوره ادامه ميدن تا به يكي از اتم‌هاي كمياب «يو» ۲۳۵ برخورد كنند. اتم تجزيه ميشه و باز دو يا سه نوترون آزاد ميكند، مي فهميد؟ ...

معلومه، اين كه مثل آب خوردن ساده است ...



شنيديد؟ ... موضوع نقشه‌هاي يك موشك آزمايشي است ... پروفيسور اونا رو ديشب تو كشوهاي گاو صندوق خودش گذاشته و قفل کرده بود. امروز صبح نقشه‌ها گم شدن و فقط سه نفر رمز گاو صندوق را ميدونستند. آقای باكستر، پروفيسور ومن ... زودتر بريم ...



الو... الو... پروفيسور تورنسل؟ ... فرانك تلف صحبت ميكند... چي؟! نقشه‌ها... گم شده؟؟؟ بله فوري ميائيم.



يا الله! حتماً خيري شده ...

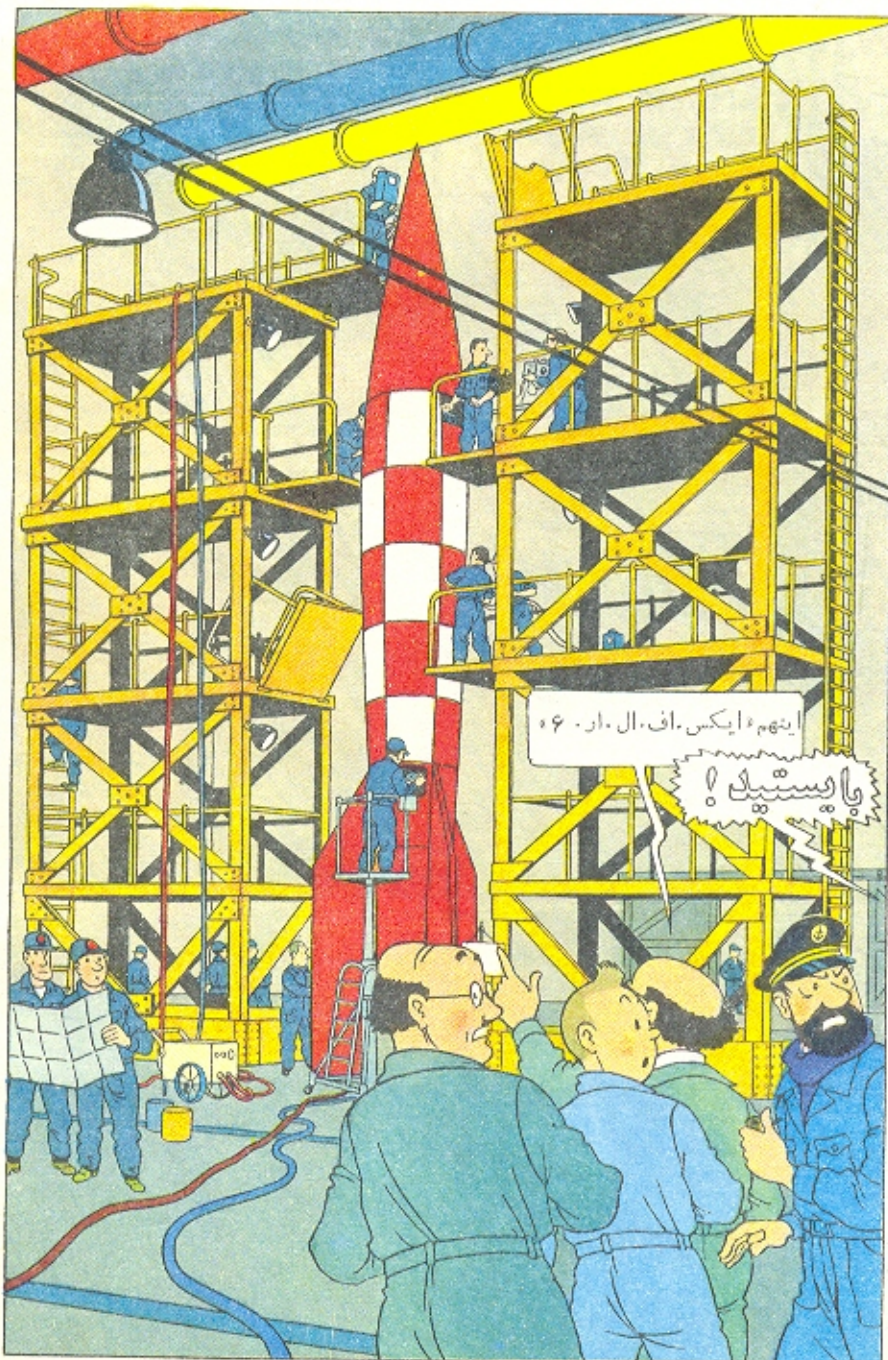


چند لحظه بعد ...
امروز صبح موقمي كه گاو صندوق را باز كردم بجاي نقشه‌ها يه مشت روزنامه قديمي پيدا كردم ...



بالاخره يادشون مياد كه اين ماسك كتاقت رواز سرموردارن يانه ...







گروه د.س.آ... از مراقبت پرواز...
 هواپیمائی از جنوب بطرف منطقه ممنوعه
 در پرواز... به گروه حمله د.س.آ.
 دستور داده میشه آماده باشن...



مراقبت اسپروژ به
 هواپیمائی که بر فراز اسپروژ
 در پرواز... شما دارید
 روی يك منطقه ممنوعه
 پرواز میکنید لطفاً
 دوریزنید... صدای منو
 میشنویید، جواب بدید،
 بگویم...



مارودیدن!... بما دستور میدن
 که دور بزیم...
 اصلاً جواب نده؛ ما هنوز
 بجائی که میخواهیم
 نرسیدیم...!



مراقبت اسپروژ به
 هواپیمائی که روی
 منطقه ممنوعه در
 پرواز... دوریزنید،
 والا نراندازی میکنیم...
 شنیدید جواب بدید،
 بگویم...



داره مشکل میشه، میکن
 تیراندازی میکنن...
 طوری جواب بده که
 فکر کن دستگاههای
 رادیویی ما خراب شده
 تا از این فرصت استفاده
 کنیم...



مراقبت اسپروژ...
 ازایما... دستگاه...
 رادیویی... خراب
 فرود... اجباری...



این هواپیمای حتماً راهش گم کرده
 دستگاهاش خراب شدن... داره
 سعی میکنه بما جواب بده...
 چکار باید کرد؟



وقتشه، پیر...!



مراقبت پرواز...
 از متصدی رادار...
 سه نفر با چتر نجات از
 هواپیما پریدن بیرون



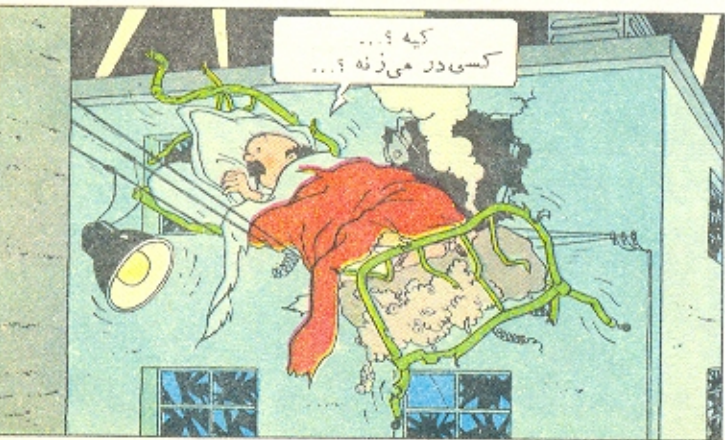
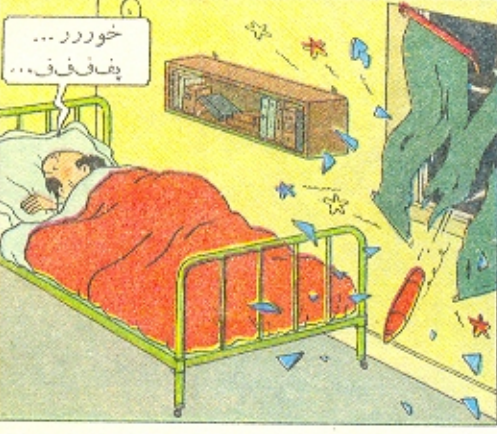
مرکز د.س.آ...
 از مراقبت... دستور
 آتش داده میشه...



تقی تقی تقی
 نخیر حتماً خواب
 نمی بینم د.س.آ.
 داره شلیک میکنه...



این حتماً به خمپاره
 است که منفجر نشده،
 افتاد!...



ای داد برمن، خمپاره تو
 اطاق آقای تورنسل منفجر شد
 بریم به بیتم چطور شده...



صبح روز بعد ...

الو ، الو... افراد دسته و آه هر چه زودتر در دفتر آقای باکستر جمع شوند تا موضوع مهمی به اطلاعشون برسه



ما جزو دسته و آه هستیم ، نیست؟

بله ، بیا بریم ...

آقایون دیشب اتفاقات مهمی در اینجا رخ داده... یک هواپیمای ناشناس که از دست گروه دفاعی ما گریخت، روی منطقه ممنوعه پرواز کرد و سه چتر باز پیاده کرد... یکی از آنها ، که چترش خراب بوده کشته شد و با جسدش غذا اسلحه و یک فرستنده پیدا شده البته کارت شناسایی نداشت ...



تا کنون موفق دستگیری دو چتر باز دیگر نشده ایم. البته برای دستگیری دوتشر دیگر از تمام امکانات استفاده خواهد شد و آنها را بزودی دستگیر خواهیم کرد... فعلاً هدف ما از این جلسه اینست که ...



قرصی برای سرفه ؟ ... چرا اسرارداره ما واسه سرفه قرص بخوریم؟ مکه سرماخوردگی زیاد شده؟



... از شما که جزو رهبران این تأسیسات هستید خواهش می کنم که کاملاً شیار باشید ، چون حادثه دیشب ثابت کرد که تمام مواظبت های لازم بایستی تقویت بشه ...



آقایون... ختم جلسه را اعلان می کنم فقط از متخصصین ه ایکس اف ال ار ۶ تقاضا دارم تشریف داشته باشند یا آنها چند کلمه ای صحبت خصوصی دارم ...



مثل اینکه سوراخ سمکتون گرفته ؟

ابداً ! ... فقط کمی سوراخش گرفته ...



بعد از انفجار دیشب توش گچ رفته ... نه این جور بیرون بیرون نمیاد ...



شاید اگر نکونش بدین ... یعنی چه ؟ این دیگه چه حرکتیه پروفسور ؟



ای دادا! من فکر می کردم این بلاها فقط سر من میاد ...



من ... من ... متوبخشید ... مهم نیست... عیب نداره ...



الو... بله... چطور... چتر باز؟... دستگیری شدن؟... هردو؟... عالی... چی؟... یونانیین؟... عجیبه... فوری بیارشون پیش من میخوام شخصاً ازشون بازپرسی کنم ...



چند لحظه بعد ...

من با تمام اعتراض قوا می کنم... نه... یعنی من با تمام قوا اعتراض می کنم... بی صدا !...



از اونم بالاتر... با تمام قوا اعتراض می کنم !

اینهم پرنده های دیشبی ما ، آقای باکستر .



به به !... آقایون دویونت و دویونت هم که وارد معرکه شدن !



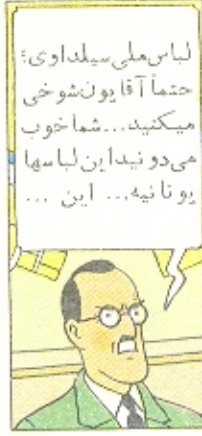
بهر حال این مهم نیست ، چیزی که میخوام بدو نم اینه که چرا با چتر نجات اینجا اومدید ؟ ...

ما با چتر نجات ؟ ما که با چتر نجات نیومدیم ...



لباس یونانی ؟ ولی ما به لباس فروش گفتیم که لباسهای سیلداری میخوایم ...

من که به تو گفتم مثل اینسکه یارو لباسارو درست نمیشناسه ...



لباس ملی سیلداری؟ حتما آقایون شوخی میکنید... شما خوب می دونید این لباسها یونانیه... این ...



آقایون کافست ... دیگه بسه ! اول بگید معنی این لباسهای مسخره چیه؟ ...

لباس مسخره ؟ شما به لباس ملی خودتون یعنی لباس سیلداری می گید مسخره؟ ...



الو... مرکز... من با کستر ... این دو نفری را که دستگیر کردید اونایی نیستن که با چتر نجات آمدن ... به جستجو ادامه بدین ...



بله ... البته که داشتیم ، ولی تو قطار دزدیدنشون ...

میتونید اطمینان داشته باشید آقای باکستر ... من مطمئنم که درست میکنم ...



بله ... ما مأموریت مخصوصی داریم ، دولت ما ما را فرستاده که مواظب جان هموطنانمون باشیم.

پس شما بودید که ورودتون رو اطلاع داده بودن؟ ... شما با بدکارت شناسایی داشته باشید ...



ببخشید آقای باکستر ، حتما اشتباهی رخ داده ، من این آقایون رو میشناسم ، اینها جاسوس نیستند ، اینها پلیسند ! جای سوء ظنی هم نیست من ... آنها را خوب می شناسم و ضمانتشون را میکنم .

خودشه ؟ اینها پلیسند؟



آقای باکستر ، از شما خواهش میکنم اجازه بدین چند روزی از کارخانه خارج بشم. میخوام برم کوه پیمائی باهام داره خشک میشه ...

البته ، البته ، حتماً ، شما به تفریح احتیاج دارید ...



... و اما حالا بر گردیم سر مطلبمون ... هوشک آزمایشی ه ایکس اف ۶ ه بزودی ساخته میشه و من فکر می کنم جاسوسا بیشتر به آن توجه خواهند کرد . از شما میخوام که بیشتر مواظب باشید .



آقایون ... شما آزادید ... امیدواریم مارو ببخشید ...

مهم نیست ، شغل ما ایجاب میکنه که همیشه با مشکلات روبرو بشیم ...



از اینجا حسابی پیدا است حالا بپردازیم بکار ...



به کوله پشتی میذارن رو پشتشون ، به کفش سنگین هم پا می کنن ، هر دو سنگا راه میرن ، اسمشو میزارن ورزش ...!



چند ساعت بعد ...





بگیرین، اینم مال
... شما...

داد پیدا...! سرو کله با پانته هاشون
هم پیدا شد...

یو اشن تر!... یو اشن تر!... درست مثل فحطی
زوهان!



الو!... الو!... کاپیتان... بله
خودم هستم... فکر میکنم پیداش
کردم!... بله قسمت زی راهروی
۷ دهنه سوم بله... منتظر کمکتون
هستم...

بالاخره رسیدیم!... خوب اول همه
با کاپیتان تماس بگیریم...

نخیر، اول
پندرو بنذارید
پایین!...

به! به! چه آسانسوری!...

زود باش میوا! باید از فرصت
استفاده کرد و دررفت بالا...



حتماً یکی از چتر بازاست، پس دومی
کجاست!...

چند ساعت بعد...

خب حالا باید منتظر بود
و دیدچی پیش میاد!... باید
خودمو نو خوب بیوشونیم!
چون شب سرد میشه...

تکرار میکنم...
قسمت زی راهروی ۷
دهنه ۳... باشه... نه، نه، نه
بکسی چیزی نمیکم...

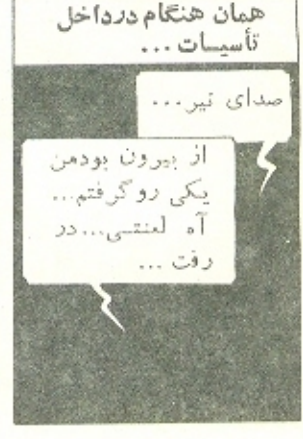
مواظب باش! صدائی شنیدم...



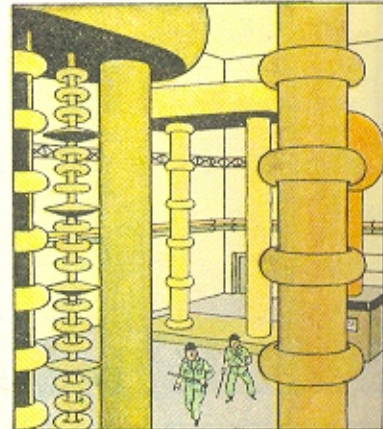
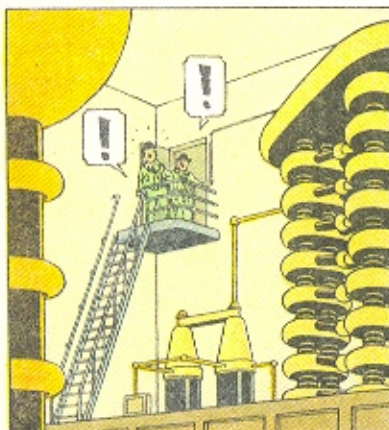
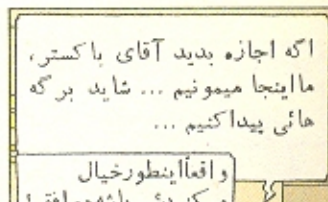
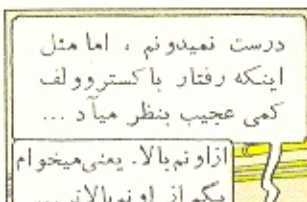
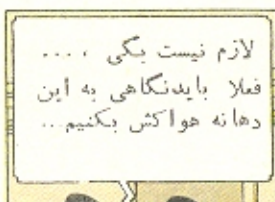
زنده باد جیم!...

دستها بالا!

به دهنه نزدیک شد، کسی
کافهارو بهش داد! حالا
وقت عمله!...



(۱) ماجرای داستان را در کتاب «تن تن در سرزمین طلای سپاه» بتوانید





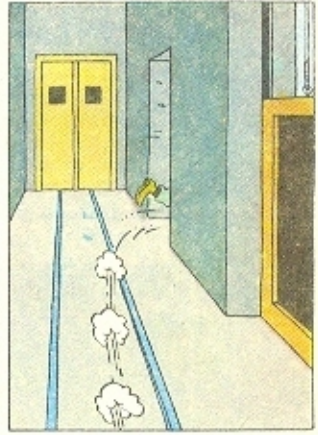
بہت قول میدم ...
بیا با یا ... بیجہ بازی در نیاز
دنیا لم بقت به بینم چه خبره!



یہ اس... اس... اسکت پست
این دیوارہ .
یہ اسکت؟ ... با با جون، تو
حتماً حواست پر تہ ...



چی شدہ؟ ... چرا رنگت پریدہ ...!
حرف بزں... بجای اینکه با دندونات
'کاستا نیت' بزنی حرف بزں...
حرف ...



دہ عصام چرا افتاد؟ ...



یہ اسکت... جہ! جہ! جہ! ...
بیچارہ در پونظ، مثل اینکه
نگرگ مغز شوزده ...



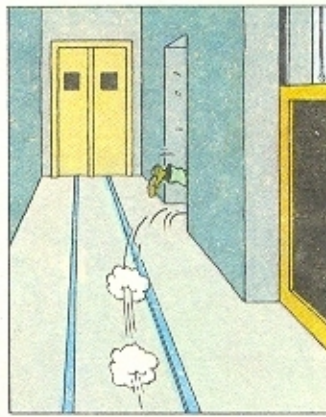
اما من مطمئن ام کہ دیدم ...
خیلی خوب، اگہ باز دیدیش
سلام منو بہش برسوں! ...



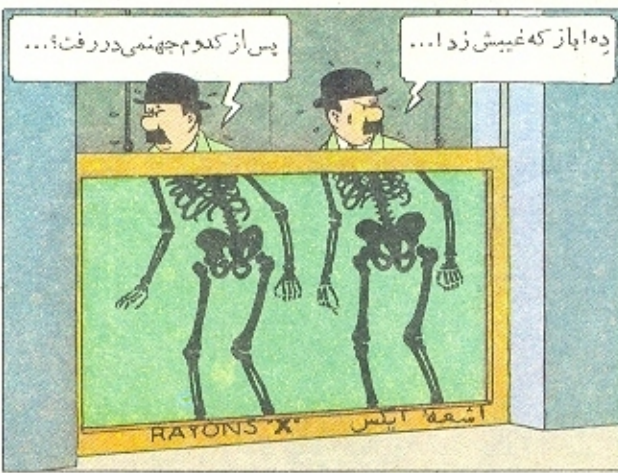
خوب، بگو بینم... اسکت آقا
کجاست؟ ...



اس... اس... اسکت! ... حق با تو بود... منم
دیدم، پست همین دیوارہ! ...
تو عم دیدیش؟ ... حالا فہمیدی کہ من
خواب نمی دیدم! ...



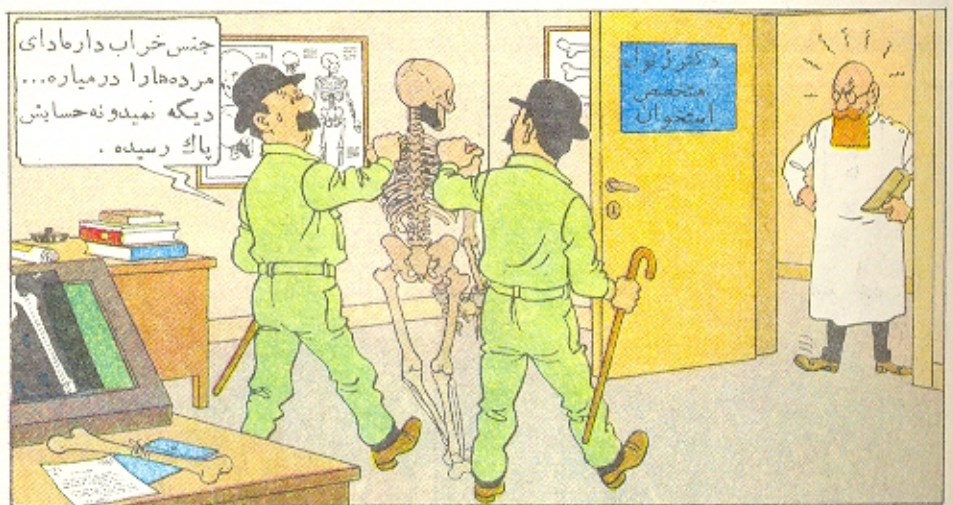
ای-ہ-وار!



دہ! باز کہ غیش زو! ...
پس از کدوم جہنمی در رفت؟ ...



خیلی خوب، حالا خون سردیتو حفظ کن! ...!
مواظب باش کسی بیرون نرہ ...
یمنی میخوام یکم وحشت بیمورده و
اقدامات منظم ضرورست... ہن ہم بہ بینم،
بلہ، ہمینطورہ... ہن ہم بہ بینم...





آخر دزد‌های لعنتی... آگه بدست من بیفتند... این حقّه بازا را همینطوری خورد خورد میکنم... خورد... خورد...



... بعد فریاد زدم ، دستها بالا ، اوهم اطاعت کرد... در همین موقع صدای تیری شنیدم و ضربه شدیدی ب سرم خورد... شلیک تیر کارچتر باز دومی بود ، که برای نجات رقیقتش بطرف من تیر اندازی کرد و من او را ندیده بودم .



در همین هنگام ...

نه ، چیز مهمی نیست ، خوشبختانه گلوله از کنار چمچه رد شده ... البته ضربه شدید بوده ولی فعلاً بیهوش نیست. و میتونین با او حرف بزنید .



نمی‌خواد ... متشکرم ... کجا بودیم ... آها ، بله ... حالا باید دید چه اسنادی گم شده ... و مخصوصاً هرچه زودتر باید فهمید کدام خائن بین ما ، با جاسوس های خطرناک همکاری میکنه .



معذرت میخوام آقای باکستر ... خیلی متاسفم ... صبر کنید ، به صندلی دیگه براتون بیارم ...



حق با شماست... بهر حال ما به بازرسی های خودمون ادامه میدیم... من از تورنسل تقاضا میکنم موشک آزمایشی را هرچه زودتر تکمیل کنه... فعلاً خدا حافظ، سعی کن زودتر خوب بشی .



... حتماً از روی اسناد کپیته تهیه میکنند... آگه من امشب اونجا نبودم ، بر راحتی کپیها را رد میکرد و کسی هم موضوع را نمی فهمید .



بعقیده من ، کار آسونی نیست ... بدجنسی که این کارها را انجام میده سعی میکنه سوغتن کسی را جلب نکنه... راجع به اسنادم من فکر نمیکنم بی احتیاطی کنه و اصل اسناد رو به همدستاش بده ... چون در اینصورت ما میدونیم جستجو هامونو از کجا شروع کنیم .



?



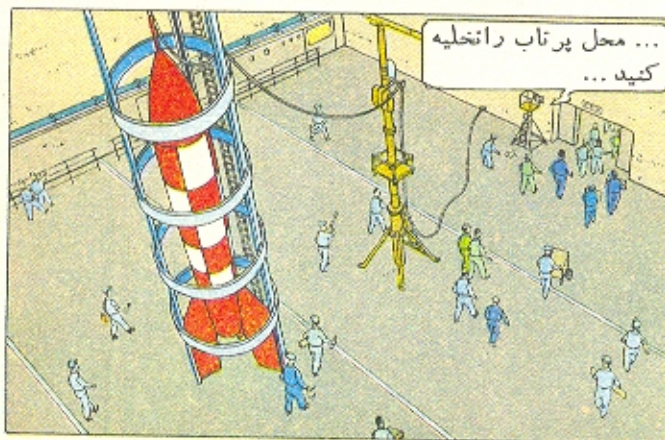
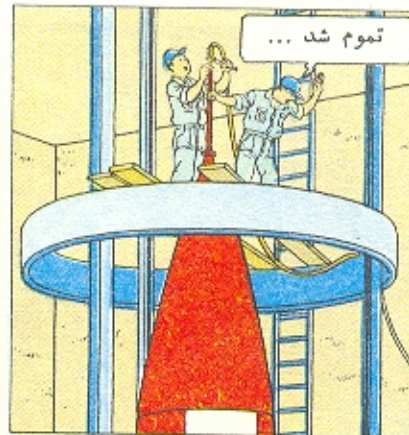
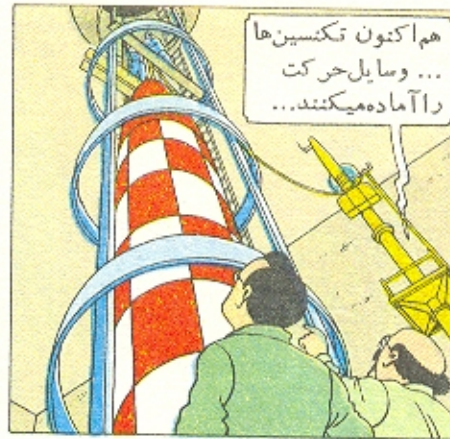
کاپیتان حالا دیره ، و باضافه...

شلوغش نکن آقای باکستر ، ... من اینجا میمونم ... فقط به به پیب و به صندلی خوب احتیاج دارم !



با من میائید ، کاپیتان ...؟

آگه اجازه بدین پیش کن تن میمونم ...







آهمن میخندم
وقتی
هیس!... ساکت!...
مثل اینکه صدای
زنگ خطره...



حالا خواننده مشهور بیانا کاستافیوره از اسکالای
میلان، قطعه از «فاوست» را برای شما میخوانه.
"آهمن میخندم وقتی زیبایی خود را بهم
توی آینه می بینم!!"



این میز هدایت موشک، تمام دستکاهای لازم برای هدایت
موشک اینجا نصب شده...
اجازه!... اینکه بنظر من به
بیانواست،



دست سمت چپ موتور کمکی
را بحرکت درمیاره، و موقع
پرتاب، فقط همین موتور باید
کار کنه... بعد دسته سمت
راستی موتور اصلی را روشن
میکنه...



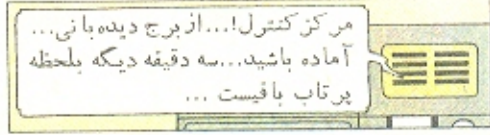
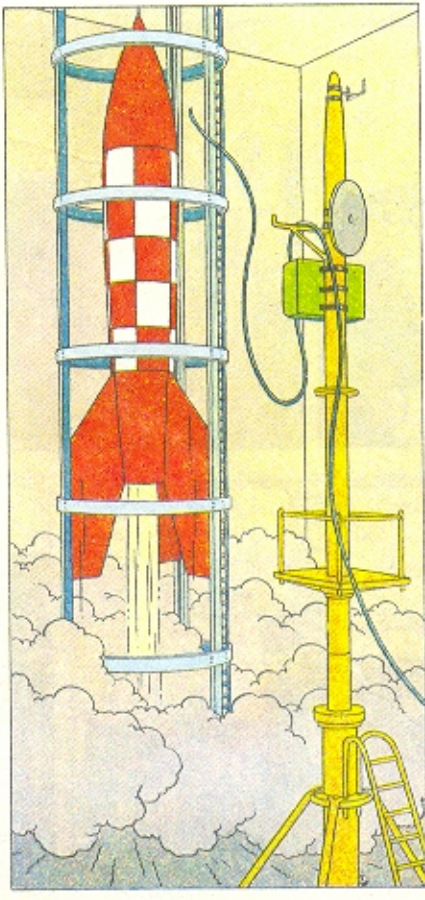
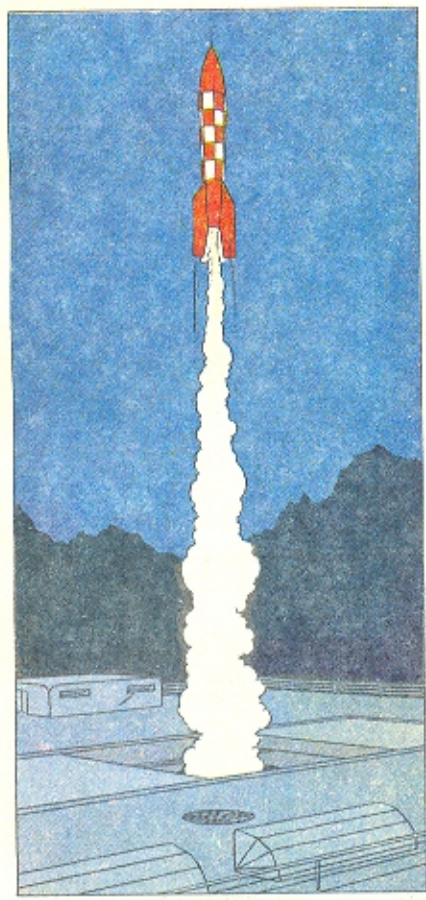
آقا یون، تا چند دقیقه دیگه ایکس اف ال ار
۶ پرواز میکنه... ما به جوان ترین کسی
که اینجا هست، یعنی دوست عزیز خودمون
تن تن، افتخار میدیم که موشک را به پرواز
دریاره...



تبریک میکم کاپیتان!... شما
استعداد های قابل توجهی
دارید... ولی فعلا غیر از موسیقی
کار دیگه ای داریم!



و حالا ترانه زیبایی از استاد
هادو کسکوف می شنوید...
پلوم پلوم پلوم پلوم پلوم...



مرکز کنترل!... از برج دیده بانی...
آماده باشید... سه دقیقه دیگه بلحظه
پرتاب باقیست...



هر کس سر پست
خودش...
دو دقیقه
دیگه...



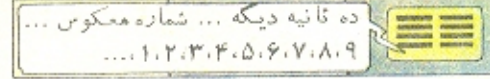
یک دقیقه دیگه...
سی ثانیه
دیگه...



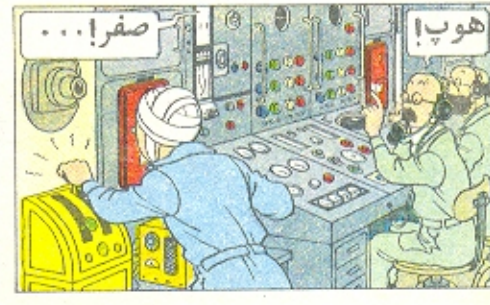
ده ثانیه دیگه... شماره معکوس...
... ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹



صفر!...
هو!...



صفر!...
هو!...



صفر!...
هو!...





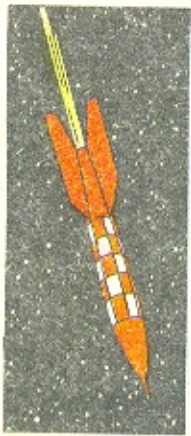


ولی این اتفاق رخ نمیده، چون تن تن راه حل خوبی بمن پیشنهاد کرده ... دستگاهی روی موشک کار گذاشته شده، که هر وقت بخوام میتونم در آسمان منفجرش کنم... دیشب این دستگاه را نصب کردم... چاره ای نیست، باید منفجر کرد...
حتماً شوخی میکنید!

متأسفانه این اتفاق داده میافته. ایکس اف ال ار ۶ از ما اطاعت نمیکند... پست رادیویی قوی تری روی طول امواج خودمون موشک هدایت میکنه... اگه مداخله نکنیم، معلوم نیست موشک دست کدوم بیگانه ای بیفته...

پروفسور چکار میکنی...؟
نه خیر آقای باکستر، من دیوانه نیستم... من نمیدانم موشک ما، با همه اسراری که داده، بدست یه قدرت بیگانه بیفته...

به، به... میوه کاملاً رسیده... فقط باید چید... و چند ساعت دیگه همینکار هم میشه...
جداً فوق العاده است!



خوب دیگه شهادت داشته باش تریفون، آدم موقعیکه حاصل زندگیشو از بین میبره، مثل اینکه داره خودشو از بین میبره... خوب!...

الواز کنترل به دیده بانی ایکس اف ال ار ۶ توسط امواج رادیویی ایستگاه بیگانه ای، هدایت میشه... الان منفجرش میکنیم...
متشکرم، آقای باکستر

از دیده بانی به کنترل... هدایت موشک کاملاً از دست ما خارج شده...
میشنید آقای باکستر؟ چه تصمیمی میگیرید...؟
باشه، موافقم...

عکسها... اولین عکسهای رویه تا مری ماه... همه، همه چیز از دست رفت... آه وحشتناکه...
آخ!

خدا یا چه مصیبتی...! چه مصیبتی...! همه چیز از بین رفت...! اسرار ما، کشفیات ما، همه، همه، بدست بیگانه افتاد... جدأ وحشتناکه...
آقای تودنسل آرام باش... تریفون ازت خواش میکنم...

موشک منفجر شد...؟
منفجر؟! نه، برعکس، داره از ما دور میشه...
!



این دفعه فکر میکنم منفجر بشه... هوب!...
معذرت میخواوم، هادوک عزیز!... فکر کردم دارم موهای خودم رو می کشم...



آهان فهمیدم چه طور شده، فوری درست میشه، سیمها اتصال درست نداشته...
!

میپرسید چطور این فکر به‌عزم رسید... فکر کردم
ممکنه استادی که بدست جاسوسا افتاده راجع به هدایت
رادیویی موشک آزمایشی باشه... راجع به این موضوع
با آقای تورنسل صحبت کردم، او هم فوری بفرست
دستگاهی افتاد که بتونه دایکس اف ال ۶ را در صورت
لزوم منفجر کنه... و می بینید که پیش بینی ما بی‌مورد نبوده.



لعنت بر شیطان! اون آپیش بینی
همه چی را کرده بودن...
ترجیح دادن موشک را منفجر
کنن، تا اینکه بدست ما
بیفته!...



از دیده بان‌ها به کنترل... دایکس اف ال
ار ۶ منفجر شد...



بله، بکره ماه!... هورا!...



حق با توسته! آزمایش بسیار
موفقیت آمیز بود... بیخود
ناراحت نباشید... دیکه
آزمایش کافی از فردا
مشغول کار می‌شیم تا موشک
و سفینه‌ای را که بنامت شما
را به کره ماه بیره زودتر
آماده کنیم



خیر آقای تورنسل همه چیز ناپود
نشده! برعکس، پیروزی
بزرگی نصیب شما شد... مکه
موتورانی شما خوب کار نکرد...
مکه موشک تا ماه نرفت... و دور
ماه گردش نکرد!...



افسوس!... بله، افسوس!... تمام
ایده‌های ما بر باد رفت... حاصل
ماهها وسالها تحقیقات و کوششها...
همه چیز در یک لحظه نابود شد...



بگو ببینم، این مسافرت شما خیلی طول
می‌کشه... من دیکه از این محل لعنتی
کفرم دراومده...



آهان، خودش... پیداش
شد... حالا میرم هرچی
تو دهنم اومد بهش می‌گم...
ع و پروفور...



داره یواش یواش حوصلم از
اینجا تنگ میشه...
بهتر بود راحت تو همو لین سار
می‌موندم؟... این چیه...
آخه اومدم اینجا که گرفتار
مسخره بازی های آقای
تورنسل بشم!...



پانزده روز گذشت

از بس اینجا موندم و هیچ
کاری نکردم دارم خفه میشم.



متأسفانه خیر آقای باکستر، اما نقشه
موشک را بالاخره تمام کردم... اینهاش...
نظر شما چیه؟...

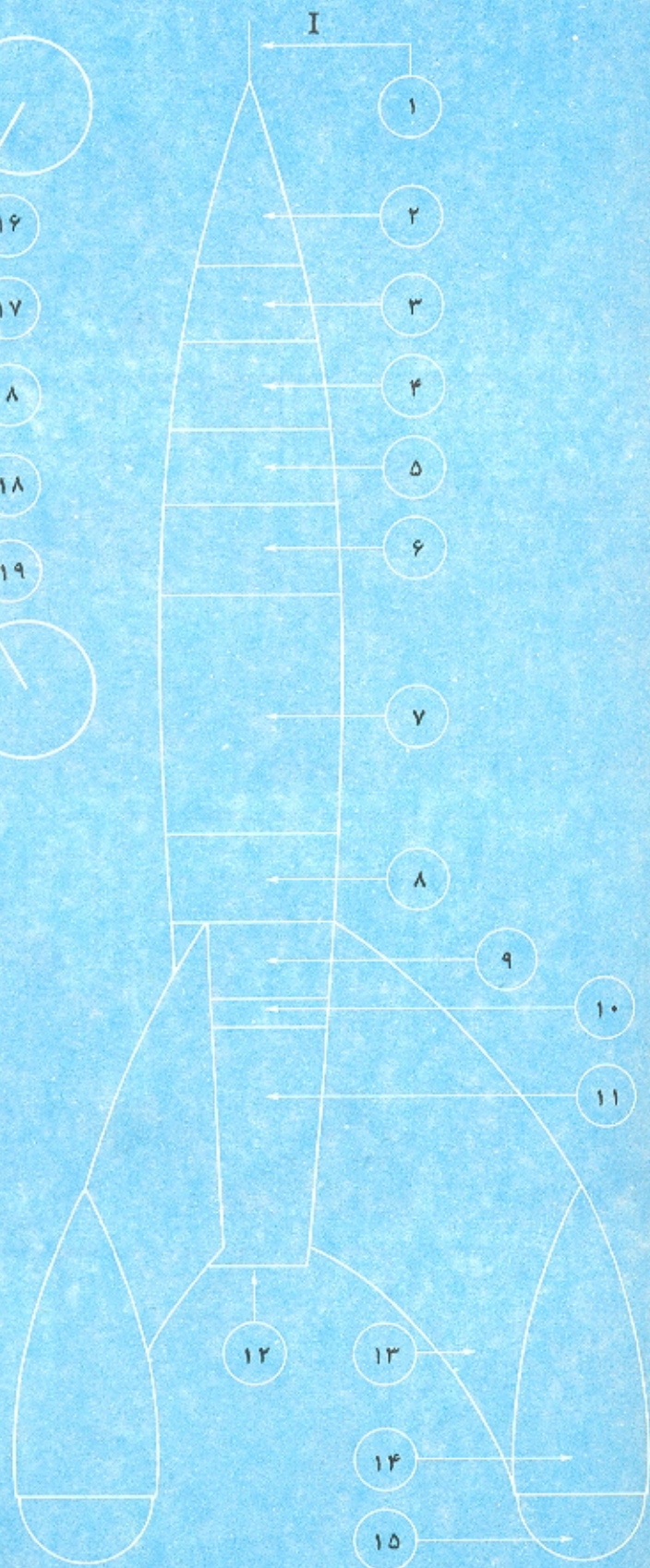
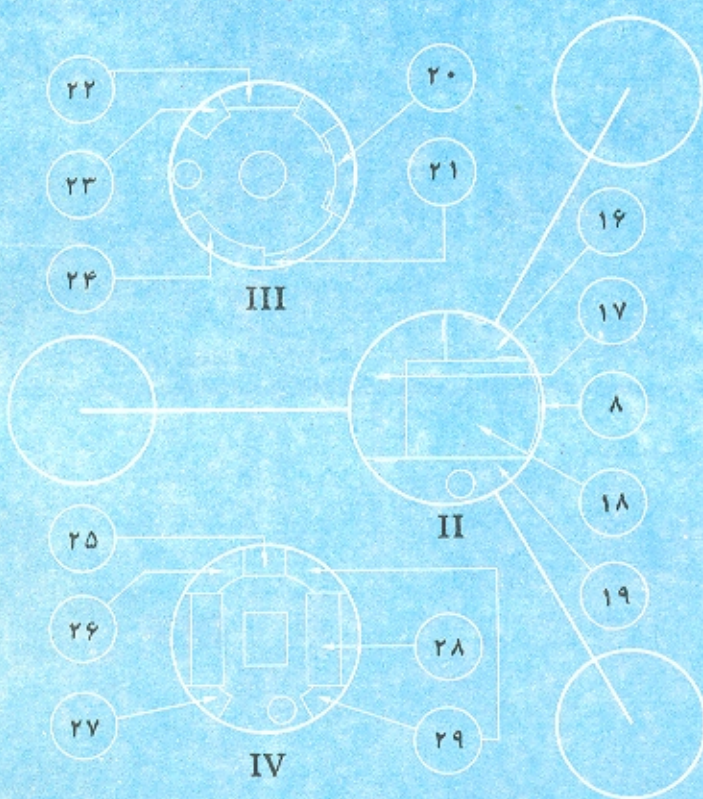


سلام آقای باکستر...
سلام پروفور... مثل اینکه نقشه‌های
موشک را آوردید!...



ناراحتی من نوشونه راستم... چکار
میشه کرد، کار روماتیسمه...
این روزها رطوبت زیاد بود... حتماً
خوب میشه... ببخشید، آقای باکستر
منتظر منه...





- I موشك**
- 1 - آنتن رادار و راديو
 - 2 - مخزن نهای سوخت
 - 3 - محل هدایت
 - 4 - اطلاق
 - 5 - انبار غذا
 - 6 - مخزن نهای کوچک هوا، آب، و غیره
 - 7 - مخزن نهای سوخت موتور کمکی
 - 8 - کانال و انبارها
 - 9 - انبارها و ماشینها
 - 10 - پوشش ضد راديو آکيو
 - 11 - موتورها
 - 12 - هواکش
 - 13 - سنگان صوتی
 - 14 - قسمت پایهها
 - 15 - ترمزها
- II کانالها**
- 16 - کانالها
 - 17 - اطلاق لباس فضائی
 - 18 - انبار وسایل
 - 19 - اطلاق کنترل کانالها
- III اطلاق هدایت و ناوبری**
- 20 - دستگاههای هدایت
 - 21 - دستگاههای خنک کننده
 - 22 - مین تعقیب
 - 23 - دستگاههای کنترل
 - 24 - آزمايشگاه
- IV اطلاق**
- 25 - آتشخانه برقی
 - 26 - پتچها
 - 27 - دستگاه خنک کننده هوا
 - 28 - تجهیزات
 - 29 - گنجینهها



آه باز پیداش شد! ...
خدا حافظ ، آقای باکستر...



موافقم! ... دستورهای لازم را میدم که تمام قسمتهای فنی فوری در اختیار شما قرار بگیرند. روز و شب کار خواهیم کرد.

متشکرم... خیلی خوب شد.



عالیست پروسسور! بنظر من از هر لحاظ کامله... و اما...

اگه موافق باشید از فردا...



ممکنه، اما هیچ چیز مثل الکل کامفردار مؤثر نیست... منو ببخشید چون خیلی کار دارم معذرت میخوام.



مسئله الکل در بین نیست، مسئله، رفتن به ماهه ...

بله، بله... صبح و شب بمالید، حتماً خوب میشه؟

خدا خفته کنه! من دارم از مسافرت بهماه صحبت میکنم، توجی جواب میدی!!



به بینم، جواب متونمادی... این مسافرت بهماه کی عملی میشه؟ ...

آهان، موضوع درماتیسیم، خوب اگه من جای شما بودم از الکل کامفردار استفاده میکردم.



خیلی خوب، حالا فشار دارم خیلی را کم می کنیم. دیر روز هم همین آزمایش را انجام دادیم، نتیجه رضایت بخش بود. لباس منفذی نداشت... بهر حال اگه اتفاقی افتاد ما را خبر کنید، فوراً فشار را کم می کنیم.



مطمئن باشید، کاپیتان... اصولاً وزن همه چیز روی کره ماه، ۶ برابر کمتر از روی زمین... وقتی بهماه برسید این لباس هم وزن به کت و شلوار معمولی میشه.

تابستونی یا زمستونی؟



ای بابا، این لباس شما کلی تن وزن داره... کسی که اینتو پوشه دیگه نمیتونه از جاش نکلون بخوره.



ماهها گذشت
الو... بله، آقای باکستر داریم لباس فضائی را آزمایش میکنم... بله، بله... فعلاً کاپیتان هادوک مشغول پوشیدن لباس هستند... بله، چشم... شمارا در جریان میذارم...



همچین میگه خوش بگذره، مثل اینکه اون تو خبر به...!



پس فعلاً خدا حافظ... انشاالله که خوش بگذره...
متشکرم!



الو... آزمایش رادیو... صدای منو میشنوید، کاپیتان! ...

بله میشوم، بهتره زودتر آزمایش را شروع کنیم... من آماده هستم.

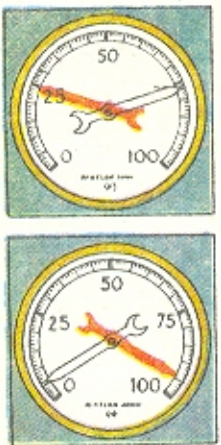


اینهم کلاه زیبای شما، کاپیتان.

به... حالا دیگه درست مثل ماهی قرمز نوی تنگ شدم.

حالا فشار صفر شده شما تقریباً در خلأ هستید... حال شما چگونه...؟

پد نیست، متشکرم... حال شما چگونه...؟



اول خلأ ایجاد میکنیم... یاد آوری میکنم، اگه کوچکترین ناراحتی حس کردید، فوراً خبر کنید، تا آزمایش را قطع کنیم.

O.K.

آماده هستید، کاپیتان...؟

بله، شروع کنید...

حرکت...؟ با این همه وزنه که روی من...؟ کاش خودتون اینکار رو میکردید... مگه اینکه روی دستها تون راه برید...؟

برودت به پنجاد درجه زیر صفر رسیده... احساس ناراحتی نمی کنید... بهتره کمی حرکت کنید، کاپیتان...

ای داد... چه سرمای وحشتناکی...



توجه... درجه حرارت را کم میکنم... دستگاه حرارت داخل لباستون را تنظیم کنید... شنیدم...

... زیاد هم مشکل نیست...

عالیه، مگه نه...؟

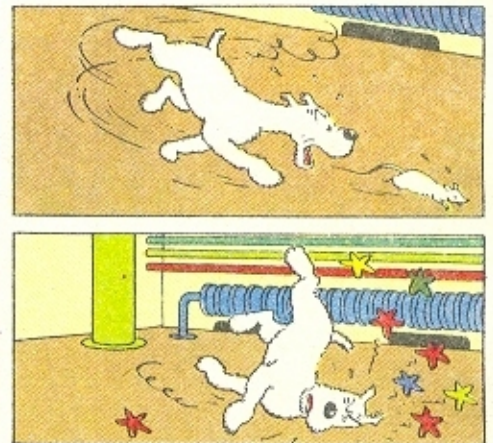
عالیه کاپیتان، خیلی خوبه... ادامه بدید...!

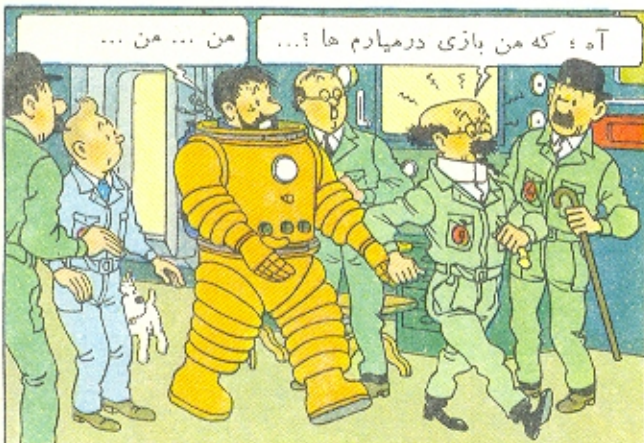
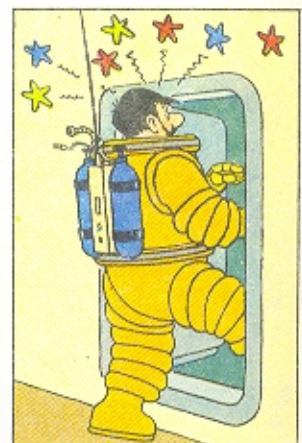
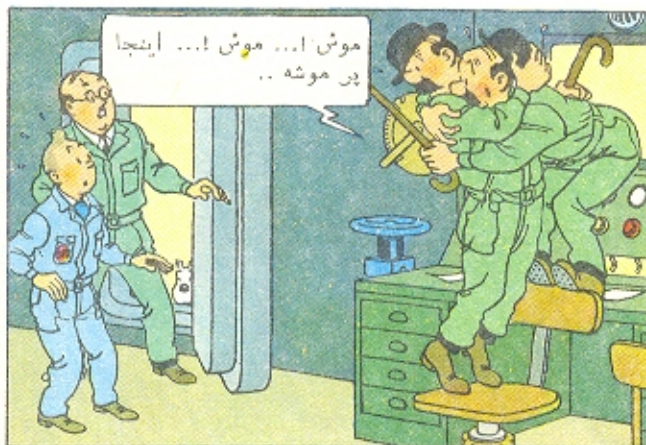
?

تورا بخدا، آقای ولف، فوری فشار و حرارت را عادی کنید... حتماً اتفاقی برای کاپیتان افتاده...؟

کافیست کاپیتان... متشکرم... صدای مرا می شنوید...؟

کافیه کاپیتان، متشکرم... عالی بود...!







که من بازی درمیارم، ها...؟



خوب... که میخواستی از دست من درری، ها... به این آسونی‌ها همیشه... راه بیفت زودتر!...



قول بهت میدم اگه دیوی که این گرزو به کلم زد پیداش کنم ، کاپیتان دیدی... ندیدی، دستم واقعی میشم ...

کار آنتن خودته کاپیتان! ... موقعی که از در ...



گمشو کرم‌خاکی... گمشو، دیگه سروکلت اینطرفا پیدا نشه... پروفسور بازی در میاره... فهمیدی؟...



بخشید پروفسور، اما آقاباس مخصوص نداره... طبق مقررات ، ناچارم اونو برگردونم ...

راست میگه ... حق با اونه ...



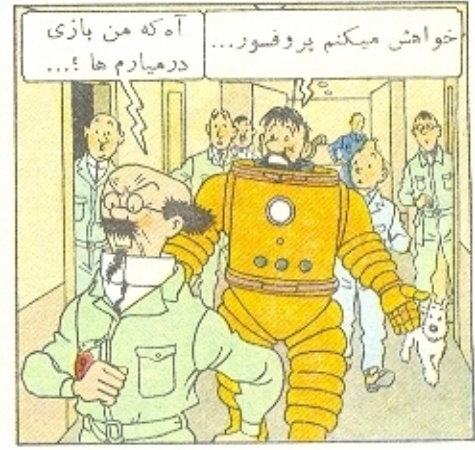
ماهها مثل سنگ جون کندهم کار کردم، تازه بمن میکن بازی در میارم ... این دیگه خیلی بی‌انصافیه ...



الو، بله... من رئیس امنیت داخلی هستم... چی... پروفسور تورنسل شلوغ کرده... میگه بازی در میاره...؟ خیلی خوب ، پادش میدم بازی در آوردن چه‌طوره!



اینا چطور، لابد اینا هم بازی درمیارن، نیست؟



خواهش میکنم پروفسور... آه که من بازی درمیارم ها...؟



ترا بخدا، تریفون، کافیه... ولش کن!...



خلوت کن به‌بینم ...

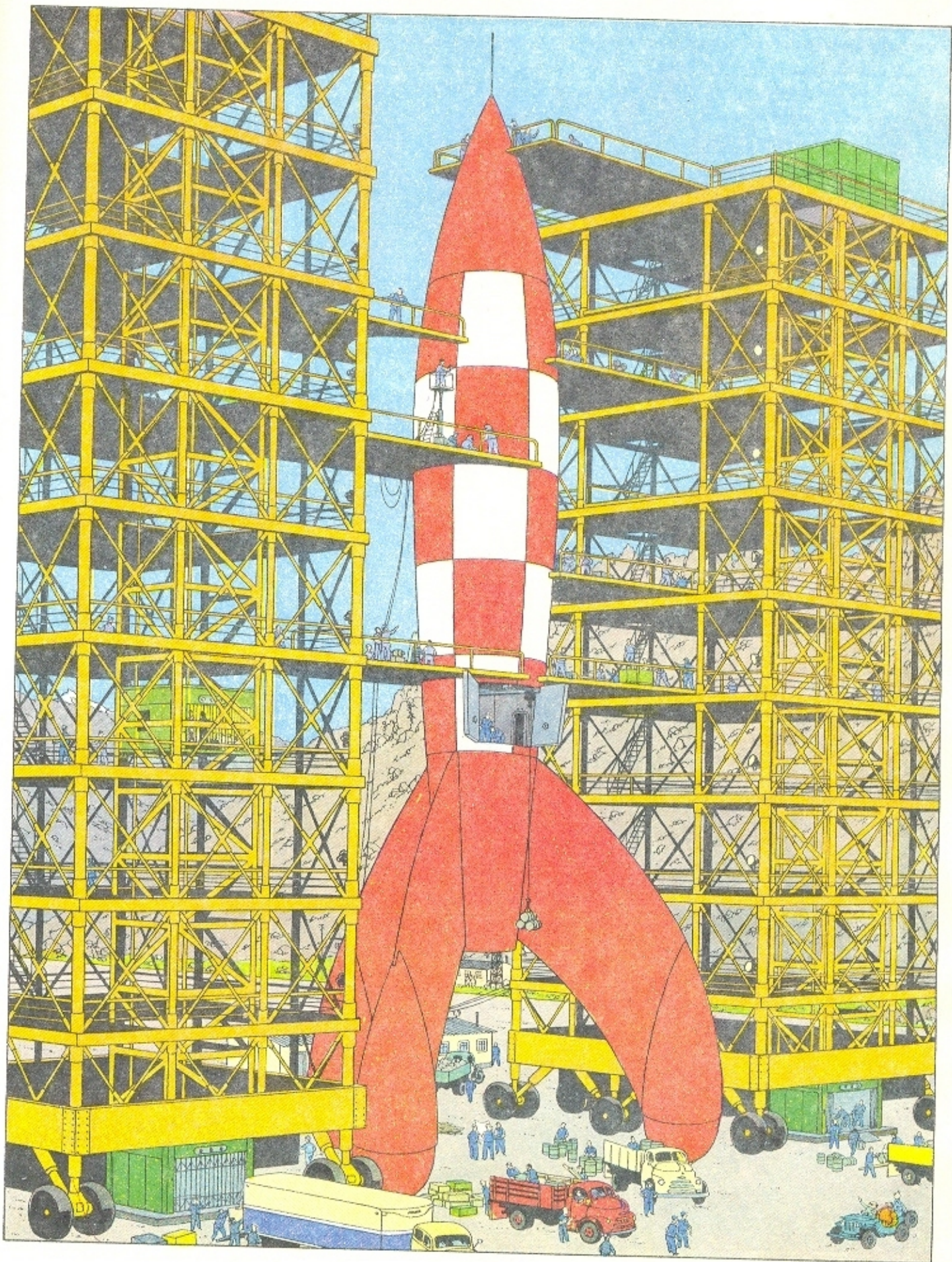


خوب پروفسور، منظور تون چیه...؟ شنیدم میخواستین بازی دربیارین، بله...؟



کوره اتمی که صبح ناشب کار میکنه... اورانیومی که به‌دست میاد... آزمایشگاهی که شب و روز کار میکنه... لابد همه اینها دبازی در آورده‌نه...؟







آسانسور!...



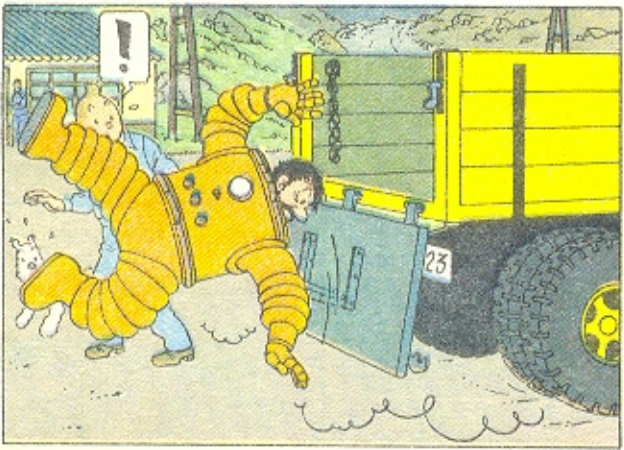
بله با همین ابوطیاره ...
وترا هم با خودم میبرم ،
فهمیدی؟ ... فعلاً باید این
ابوطیاره رو بازدید کنی...
فعلاً آنتنت رو بزنی تو ،
بی خاصیت بی مصرف ...



با این ابوطیاره میخوای
بری په کره ماه ...؟



خوب حالا حرف حسابیت چیه... نمی‌دینی
چکار کردم ... من ... تریفون تورنسل ...
حتما همه اینها برای تو بازی در آوردن...؟
نه ...؟



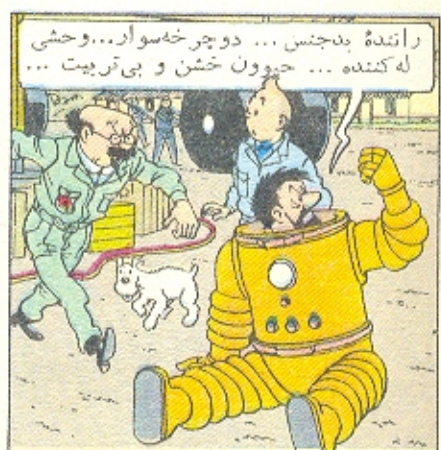
نه خیر ... این غیر ممکنه ... اصلا به عقل
چور درنمیاد ...



بیچاره تورنسل ، مخش عیب
کرده ... چطور می‌خواد بنانی
به این بزرگی را به آسمون
بره ... مثل این میمونه
جلوی برج ایفل ویلن بز نه
بهوای اینسکه برج سامبا
براقه ...



تو خجالت نمی‌کنی؟ ... چرا جلوی همه اینقدر
بدنه‌نی میکنی؟ ... زود باش باشو... آسانسور
منتظر ماست ...



رائنده بدجنس ... دوچرخه‌سوار... وحشی
له‌کننده ... حیوون خشن و بی‌تریت ...



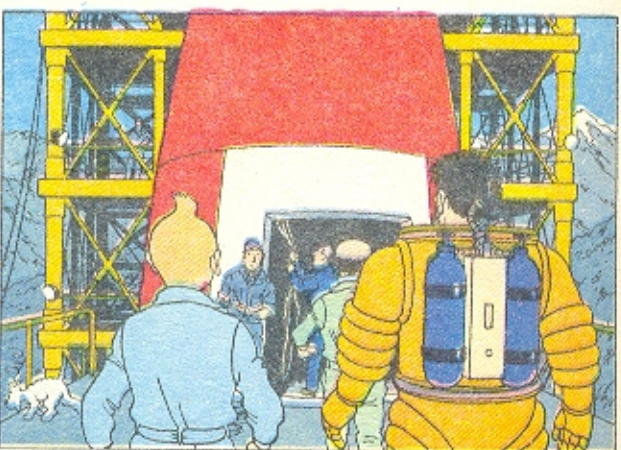
در همین هنگام ...

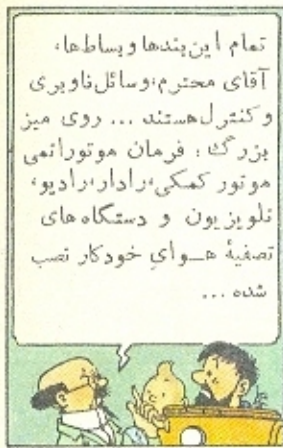
الو... الو... بله ، همین حالا
پیغامی از ما مورد دریافت کردم...
پر تاب موشک یک ماه
دیگه صورت میگیره ... بله ،
بله... همینطوره سرهنگ زرزن
را پیش من بفرستید .



برو تو ... زودتر... بجنب ...

شما مطمئن هستید
که این موشک به مرتبه
راه نمی‌افته؟

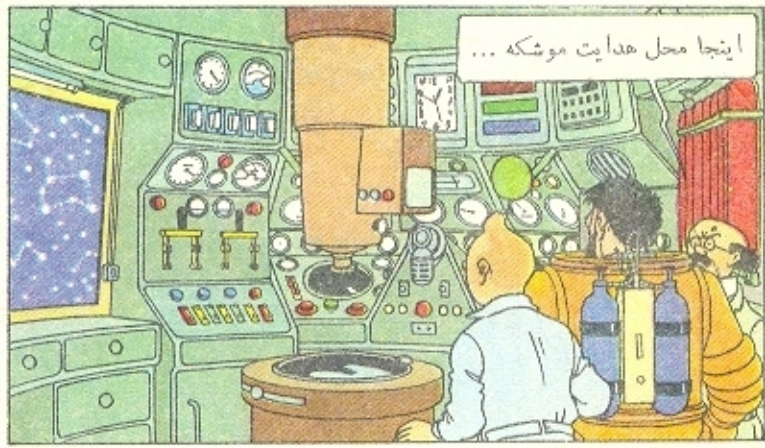




تمام این بندها و وساطها، آقای محترم، وسایل ناوبری و کنترل هستند... روی میز بزرگ، فرمان موتورانی، موتور کمکی، رادار، رادیو، تلویزیون و دستگاه های تصفیه هوای خودکار نصب شده...



خوب نظر جناب عالی چیه...؟ لابد کار دیگه ای جز بازی در آوردن، ازم ساخته است، بله...؟ عالی، جفاً عالی... ولی این همه بند و وساط، این توچکار میکنه...؟



اینجا محل هدایت موشکه...



عالیه... جفاً فوق العاده است...

می افته...؟ نمی افته...؟



در این قسمت، آزمایشگاهی که فعلاً در دست تهیه است، نصب خواهد شد...



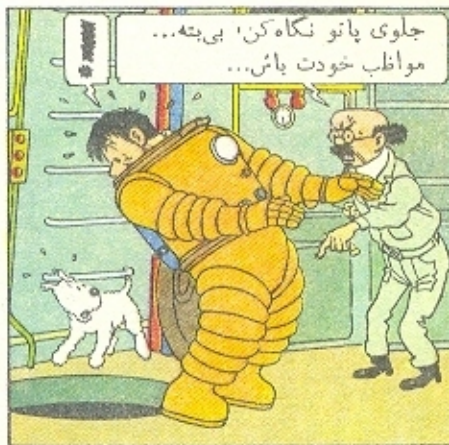
...در سمت چپ میز، دستگاه های اکسیژن قرار گرفته... در وسط کابین، صفحه تصویر قرار گرفته، که در اصطلاح «پری سکوپ» گفته میشه... و بالاخره... باور کنید، وقت کافی برای آشنائی با تمام اینها را خواهید داشت...



این راه طبقه پائین رفته... دنبالم بیا تا نشونت بدم...



...نکنه مخصوصاً اینکار رو میکنی...؟ تا موقعیتی پیش میاد، فوری یاسرت رو به جایی میزنی، و یا می افتی و دست و پا رو هوا میکنی... مگه نمیتونی په خورده مواظب خودت باشی...؟



جلوی پاتو نگاه کن، بی بنه... مواظب خودت باش...



این هم تشک های استراحت... روی همین تشکهاست که باید دراز بکشیم، تا...

لغت به این شانس!...



اینجا محل خواب، اطاق غذا خوری و آشپزخانه ما خواهد بود...



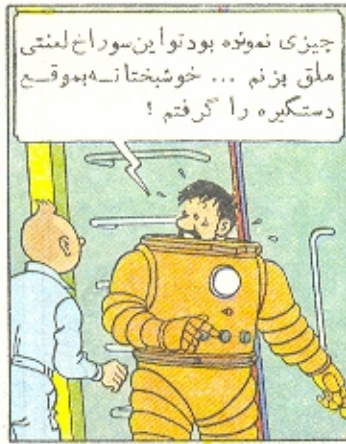
اما مواظب خودت باش، چون یه سوراخ دیگه سمت چپه...



همانطور که می بینید، این طبقه خیلی ارتفاعش بیشتره ... تقریباً دو برابر طبقات دیگه است ...



ملاحظه میفرمائید، فرمان ... هنوز یاد آوری کرده بودم که مواظب خودتون باشید... ممکنه من بازی در بیارم، ولی لااقل زیر پام نگاه میکنم! ... خیلی خوب، حالا بریم طبقه پائین تر...



چیزی نمونه بود تو این سوراخ لنتی ملق بزنم ... خوشبختانه بموقع دستگیره را گرفتم!



از ترسم عرق کردم! ...!



برای اینکه بتونیم درخلاء ازموشک خارج و مجدداً وارد آن بشیم، مجبور شدیم طرح کانالیزاسیونی را پیش بینی کنیم، تا این کار عملی بشه... البته این کانالیزاسیون به مراتب مفصل تر از اینه که حالا در طبقه زیری خواهید دید.



... مثل پاکت آتشمال جلوی اون سوراخ وای نسا... مکه اصرارداری حتماً بات بشکنه...؟



اینجا، پر مخازنه... مخازن آب آشامیدنی، مخازن سوخت موتورها... اون آخری مخزن سوخت موتور کمکیه. این موتور، همان طوری که میدونید، فقط موقع حرکت و مراجعت کار میکنه...



کاپیتان، برای آخرین بار گوشزد میکنم... مواظب خود باش... یه سوراخ دیگه اینجا ست... تن تن، شما همینطور... دقت کن، ر هوای میلو راه داشته باش...



توجه، توجه... پروسور نورسل فوراً با من کز تماس بگیره... گوش کنید...



فرمان باز کردن کانالها روی این تابلو نصب شده...!



کاپیتان یاد آوری میکنم که باز یه سوراخ دیگه این پایتیه، مواظب خود باش! ...!



کاپیتان، جلویاتو بپا... مواظب پله باش...



خوب من میرم شما بتونید انبار بزرگ را، که پشت این در واقع شده تماشا کنید... من فوری بر میگردم.



واما شما ... شما کی هستید ...
این لباس مسخره را چرا پوشیدین؟



کسی که هی به دیگران درس
مواظبت میده، بهتره خودش
هم نگاه کنه باشو کجا
میزاره ... بازشانس آوردی
که جاییت محبوب نشد ...



چی شده، چه اتفاقی افتاده ...
اینهم عینکتون!
... جایتون درد
گرفته؟ ...



خدای من! ... بیچاره
آقای تورنسل! ...
جایتون که صدمه
ندید؟ ...



من اصلاً چیزی نمی فهمم ...
از من چه میخواهید؟ ... ما
کجا هستیم؟ ...



بسیار خوب، آقای تورنسل، عجیبه
که به آدم جدی مثل شما، این
طوری رفتار کنه ... غیر قابل
تصوره ... نزدیک بود ده جور
بدبختی برای ما فراهم بشه ...
آخه امروز چه کنکی شمارا گرفته؟ ...



آه، بالاخره شمارو
پیدا کردم، آقای
پروفسور ...



لباس مسخره ... خیلی خوب! ...
به بین، مثل اینکه باز میخواهی
بازیها در بیا ... معذرت
میخوام ... یعنی سعی نکن منو
مسخره کنی ... دیگه کافیه ...



تورنسل! ... دچار مرض فراموشی؟ ...
متأسفانه بله ... خیلی از این
بابت نگرانم ... دکتر
داره معاینه اش میکنه ...



من فکر میکنم که قتیبه خیلی
غامضه ... فکر میکنم در اثر
افتادن از پلهها بمرض فراموشی
گرفتار شده ... فوراً باید آقای
باکستردا خبر کرد.



پروفسور، سعی کن بخاطر بیماری ...
شما موشک ماه پیماراپما نشون
میدادید ...



«کجا هستیم، هاه ... آخه یک
میلیون لنت بر تو آدم باکله از
ما بهتر میدونی ما کجا هستیم ...»



اما او باید مواجهه بشه ... اونتها کسی است
که اسرار موتور اتمی را میدونه ... می فهمید
چی میکنم؟ ... بدون اومسافرت به ماه غیر ممکنه
... غیر ممکن، میفهمید ... غیر ممکن! ...



... گفتنش مشکله ... به این زودی
معلوم نمیشه ... باید دید ... البته
حالتش بهتر میشه، نباید تا امید
بود ... اما ...
از نظریزشکی اتفاق جالبیه ...



انشا الله که چیز مهمی نیست، بله ... حتیاً معالجه
میشه نه ...

شاید ...
ممکنه ...



تترق... تترق...
دقت کنید... زاندارمری
داره تاخت و تاز میکنه!



همه اینها بی نتیجه است...
بزار خودم دست بکار بشم...
او باید کمی تفریح کنه... دکتر
هم همینو گفت... ۱۵ روز
پیش جشن کارکنان کارخونه بود
زاندارمه یادت هست، اسب
سواری میگردن خوب
حالا خواهی دید.



چندین روز گذشت...
مولین سار... قصر مولین سار...
نستور باوفای شما... یادتون
نمیاد... مولین سار، نستور،
کاپیتان...



بله می فهمم... بسیار خوب، هر کاری
که از دست ما بریاد انجام میدیم...
شما هم سعی کنید او بیشتر تفریح و
استراحت کنه و بخاطر آن گذشته اش را
براش نقل کنید... اینکار گاه نتیجه
مطلوبی میده... همچنین یک هیجان
شدید ممکنه باعث بشه که او گذشته
را بخاطر بیاره.



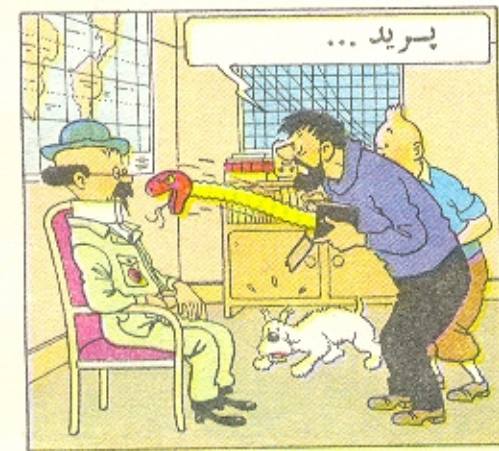
هیچ عکس-
العملی
نشون نمیده



کرد و... خاک... شمشیر...



تاخت و... تاز...



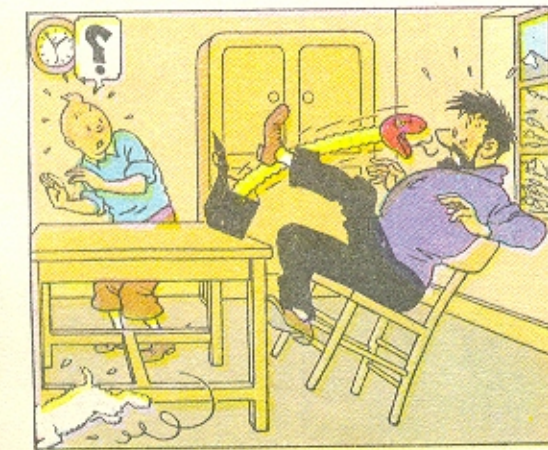
پسریک...
حالا عکس خوشگلی از دوستم تریفون
میگیرم... به لبخند ظریف...
گنجشکه را به بین... آهان، پرید...



اینو امتحان کنیم...
این یک جعبه دوربین
عکاسیه که آدمو می-
تروونه... منا یتودر
یکی از سفرهام (*
خریدم و حالا تو اسپایام
پیداش کردم.



باید راه حل دیگه ای پیدا
کرد... شاید هیجان شدید
بهتر باشه؟



تفریح اثری نداشت...
هیجان هم همینطور...
اما خوب خودمونیم،
این مار هم همچنین زیاد
ترسناک نیست...



اما باید هرطوری شده او
را از این فراموشی لعنتی
بیرون بیارم... اما
چطور؟...



نه خیر... بی نتیجه است...
عجب مکافاتیه... یارو مثل
سنگ های کیلو متر شمار
کنار جاده، بیحر کنه...



تن تن، ایندفعه حتماً موفق شدیم!... مطمئن‌ام که عکس‌العمل نشون میده!...



تورنسل! باید بمیری...



هیجان شدید لازم‌داره، مکه نه؟... خیلی خوب!...



بی فایده است... چیز دیگه‌ای باید امتحان کرد... صبر کن، مثل اینکه فکر خوبی به نظرم رسید...



و اما ایندفعه... خدا شاهده، کارش تمومه... وقتی این فششک زیر صدلیش ترکید، آنا معالجه میشه... قول بهت میدم!...



رورینگ

الوا... پله... نه، نه، من تن تن هستم... آه! آقای باکستر... متأسفانه... خیر... هنوزها نظوره... کاپیتان سی خودشو میکنه...



که اینطور!... خیلی خوب حالا میدونم چکارت کنم!...



آه!



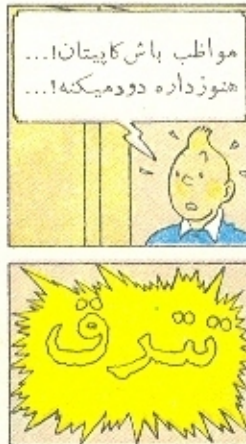
آقایون توجه کنید! همین اعلان آتش بازی شروع میشه!...



زودا... زودتر خارج شیم!...



به نظرم بهتره اگه... به دقیقه صبر کن، فوراً کارشو درست میکنم...



مواظب باش کاپیتان!... هنوزداره دوومیکه!...

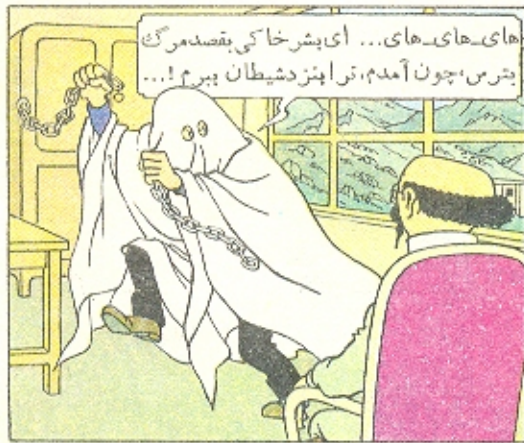


پله، خودشه... فیتیله لعنتی خاموش شده!...



خوب چی شد؟... چرا این همه لغت میده!...

تکته فیتیله خاموش شده؟...



های-های-های... ای پسر خاکی بقصد مرگ
بترس، چون آمدم، ترا بنزد شیطان ببرم!...



هووو!... هووو!... مواظب باش تر قفون ،
من یک شیخ هستم!... منا می بینی؟...



همان شب ...

پس به هیجان شدید احتیاج داره!...
باشه، الان تریش رو میدم!...



پدردم در اومدا... حالا شیخ هم می شیم و
فایده ای نمیکنه ...



لعنت به این شانس لعنتی!...



بالاخره یادت میدم فراموشی یعنی چی!...



اگه فکر کردی که خوشم میاد بیخودی
بازی در پیام، کور خوردی!...



همینطور میشینه و متو نگاه میکنه!...
ترس حالت نیست، پیر مرد موشخرما!...



مذرت بخوا!... فوراً باید
عذرخواهی کنی!...
بدادم برسید!...
کمکم کنید!... تونسل
معالجه شدا!...



... چطور جرئت کردی همچین
حرفی بمن بزنی... خیلی
ناراحت کننده است!... اما
باین شلی از دستم خلاص
نمیشی!...



من بازی در میارم؟...



ایتم خود پروفیسور که اومده از شما معذرت بخواد ...

بیا جلو دوست عزیز
بیا آشتی
کنسیم ..



چطور کار مهمی نکردید؟ ... باور کنید بدون شما، و کمکهای شما، مسافرت به ماه انجام نمیشد... متوجه این نکته هستید؟... موضوع ماه را کاملاً فراموش کرده بودم...



چند لحظه بعد ...

آه، کاپیتان عزیز... ما خیلی بشما مدیون هستیم... شما باعث معالجه تور نسل شدید... من کار مهمی نکردم...



من مخصوصاً بنام علم از تو تشکر میکنم... چون بخاطر تست که مسافرت به ماه داره عملی میشه... من این موضوع رو هرگز فراموش نمیکنم ...

منهم همینطور...
دیگه آروم
باش...



همه جزئیات را بمن گفتند... فراموشی من، و اینکه تو چطور با صمیمیت قابل ستایش منو معالجه کردی... متشکرم کاپیتان ... از صمیم قلب متشکرم... منهم همینطور ...



آقا یون... تا یک هفته دیگه مسافرت به ماه عملی میشه... در شب دوم ساعت یک و سی و چهار دقیقه موشک حرکت میکنه... آیاهمه چیز برای این مسافرت بزرگ و تاریخی آماده شده؟ ...



روزها گذشت



M ۲۳۳۰۱ ماموت حافظه اش را بکماک کاشالو بدست آورد... کاشالو بدون اینکه متوجه بشه، خدمت بزرگی بما کرده... دریافت M ۲۳۳۰۱ را اطلاع دهید... عملیات "اولیس" دنبال خواهد شد ...



همان شب ...

رئیس بینامی از K ۲۳ رسیده...

اخبار جدید از کارگاه مرکزی... انشاالله ایندفعه خبرها بهتر باشه...



الو... بله... چی؟ در قسمت ممنوعه؟... سه نفر؟... دارید بازجویی میکنید؟... خیلی خوبه... مو کاملاً در جریان بنارید...

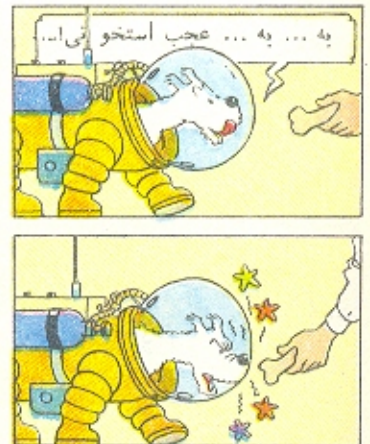


... بدبختانه کارخانه سازنده بما خبر داده که در تحویل این دوربینها تاخیری رخ داده... ولی بهر حال رسماً بمن قول دادن که همه سفارشات برای شب حرکت حاضر خواهد بود... در اینصورت من ... یکدقیقه اجازه بدید ...



بارگیری ادامه داره... غذا و وسایل ردکی در انبارها گذاشته شده... فقط منتظر دوربین هائی هستیم که باید با آنها در کره ماه رصدخانه بسازیم ...

آقای ولف، شما که متصدی آذوقه و وسایل هستید، چکار کردید؟...









چی... سن من... لابد فکر میکنید خروس پیر و از کار افتاده‌ای شدم، و باید سرم رو برید و خورشت درست کرد... حالا نشون میدم احق‌های خرابکار... معلوم میشه کی پیر شده من، یا اونا... نه فقط به ماه میرم، بلکه از ماه واستون کارت پستال میفرستم...



الته حق با شماست که حاضر باین مسافرت نیستید... یک مسافرت پرخطر و یک طرح مسخره... تازه با سنی که شما دارید اینکار دیوانگی محض محسوب میشه...
از اونم بالاتر... با سن شما اینکار دیوانگی محض محسوب میشه...



چی... مقصودتون از این حرف چیه...؟



در همین هنگام ...
بفرمائید... با این راهنما و یکمک ماشین حساب الکترونیکی، شما میتونید در هر لحظه موقعیت و سرعت صحیح موشک را حساب کنید...



آقای پاکستر... دوربینها رسیدند داریم اونا رو تو انبار میزاریم... حرکت مطابق برنامه پیش بینی شده، امشب انجام میشه...



الو... بله آقای وولف، شما هستید... بفرمائید، گوش میکنم...



دو شنبه بعد ...
دورینگ دورینگ دورینگ



مطمئنم مخاطرات زیادی در انتظار شماست، کوچکترین اشتباه باعث نابودی شما در روزی زمین یا ماه خواهد شد، و بادرینهایت فضا سرگردان میمانید... نشستن شما در سطح ماه خالی از خطر نخواهد بود... شهاب‌های سرگردانی که ممکنه هر آن شما را به خاکستر تبدیل کنه.



وقتی شب فرا رسید ...
آقایون روز بزرگ، یا بهتر بگم شب بزرگ فرارسید... تا چند ساعت دیگه شما بزرگترین و شکفت آورترین مسافرت فضایی را آغاز میکنید... ما با اضطراب مسیر شما را تا ماه تعقیب میکنیم...



کاپیتان، مثل اینکه نامه‌قطوری را شروع کردین...
نامه نیست، با با جون... دارم وصیت نامه مینویسم.



الو، آقای وزیر... من میلر هستم... این پیام راهم اکنون دریافت کردم... مأموریت به انجام رسید عملیات اولیس ادامه داره... همه چیز بخوبی پیش میره!!

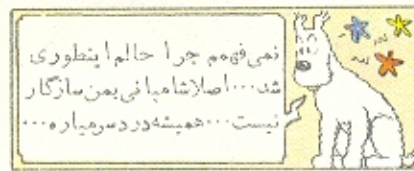


خاطر جمع باشید، آقای پاکستر... بجای افتادن بدست دشمن، ترجیح میدیم نابود بشیم...



شما همه این خطرات را می‌شناسید و میخواهید با آنها روبرو بشوید... اما خطرات دیگری هم هست... همان اتفاقی که برای موشک آزمایشی افتاد، ممکنه برای شما بیفته... دشمنان ما ممکنه مسیر شما را منحرف سازند، تا به موشک دسترسی پیدا کنند.

پس از قرار معلوم تو این سفر بما خیلی خوش میگذره!...





در حقیقت، من هم...
کاپیتان، نگاه کن،
رسیدیم.

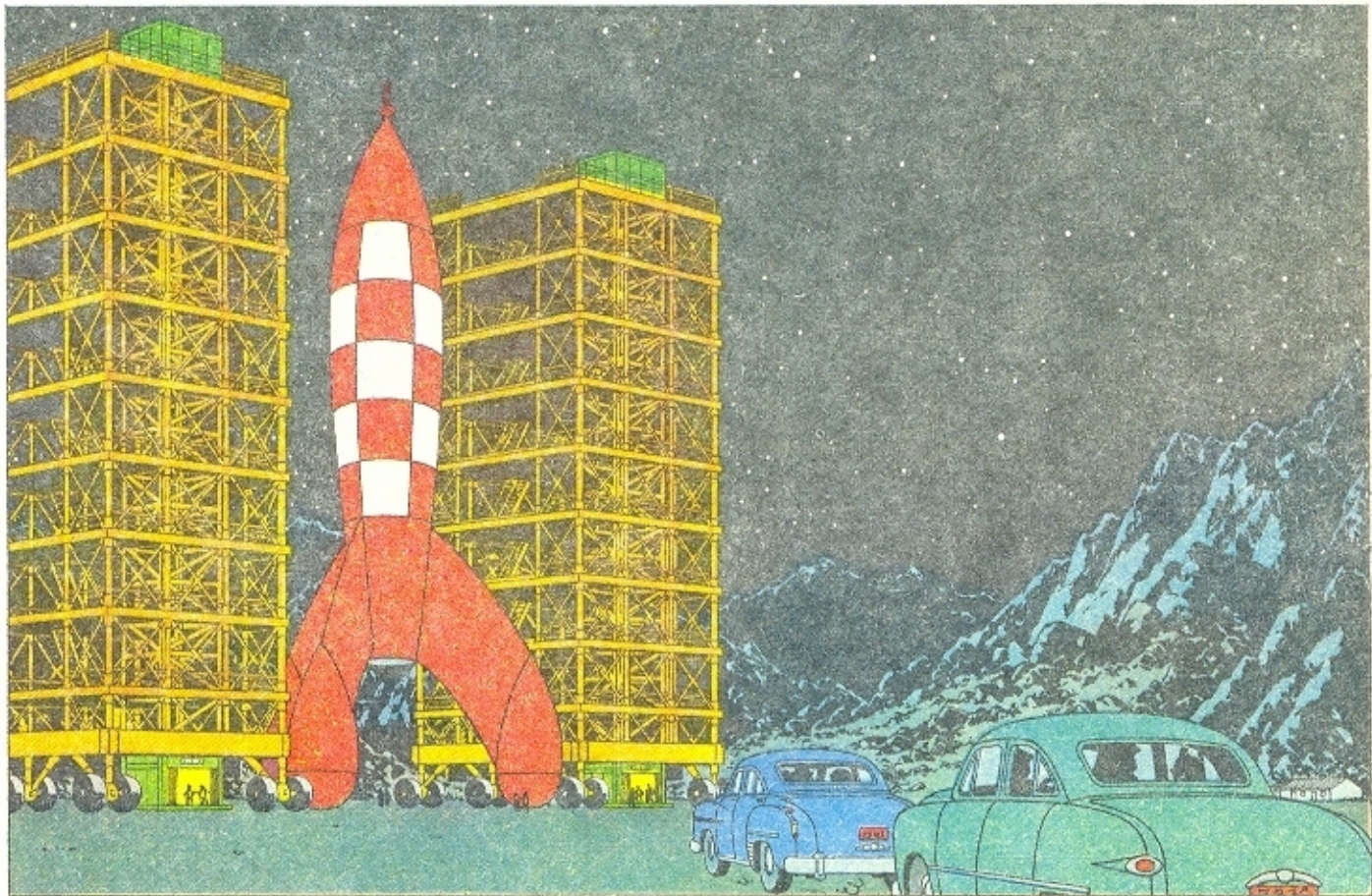


بماه !!... جداً خندم میگیره...
اگه قارقارک این نورنسل هوچی،
موقع حرکت منفجر نشه، تا ابدین
دبا کبر و زودیتش گردش می کنیم...
حالا بگو این کجاش دلخوشی داره،
تا من از خوشحالی غش کنم...



مثل اینکه از این مسافرت دل
خوشی نداری، کاپیتان!

آخه چه دلخوشی!... واسه
اینکه میرم بمابه!...

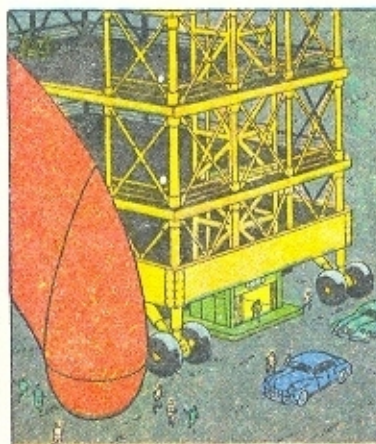


در همین هنگام ...

اگه چیزی تغییر نکه،
فقط نیم ساعت دیگه به وقت
پرتاب مونده.



حالا با بنزندگی خودمو تو به این اسباب
بازی بسیاریم واقعا خیلی لذت بخشه...
دیوانگی محضه... تازه وقتی می بینیم
من باعث شدم نورنسل حافظه اش را
بندست بیاره طرح را تموم کنه، آتیش
میگیرم و دلم خنک نمی شه...



به، به... سکوی پرتاب غرق نوره...
موشک کاملاً آماده حرکت... جداً
سحر آمیزه ...

بله، بله، واسه اونائی که تماشا
میکنن، خیلی خوشگله...

خدا حافظ بروست جوان من، دعای خیر من
همراه شماست... متأسفم که بجای یکی
از شماها نیستم...



خدا حافظ کاپیتان، خوشحالم که یک دریانورد بین
اولین گروه انسانی، که قدم به ماه میگذارند، وجود
دارد!...



آقایون، لحظه جدائی نزدیک شده. بعضی
اینکه درموشک قرار بگیرند، بکوشه‌ای
پناه ببریم تا حرکت شما را از نزدیک
پهینیم. بعد به تأسیسات برگشته، و از مرکز
کنترل، با شما تماس رادیویی میگیریم.



و اما شما پروفیسور عزیز، کاردانی شما
بهترین ضامن موفقیت ما بوده.

متشکرم، آقای باکستر... تنها هدف من،
رفتن به ماه، یا نابودی کامله!



خدا حافظ، ولف عزیز، موفق باشید!
احترام زیادی نسبت به شما قائل هستم...
امیدوارم بنحو احسنی معاونت پروفیسور
را بهبوده بگیرد.

مطمئن باشید، آقای باکستر!



گوئی کنید، آقای باکستر، اگر واقعا دلتون
این همه میخواد، حاضریم جای خودم را
بشما بدم...

متشکرم کاپیتان، خیلی لطف دارید،
اما نمیتونم فدا کاری باین بزرگی
را از شما بخواوم!



بفرمائید آقایون...

خودمونیم میلو، باور کن
ترسورم داشته!...



می تونم کمکتون کنم، کاپیتان!...

نه، متشکرم لازم نیست.



به بینم ۲ کلی
کتاب همراه
آوردی...؟

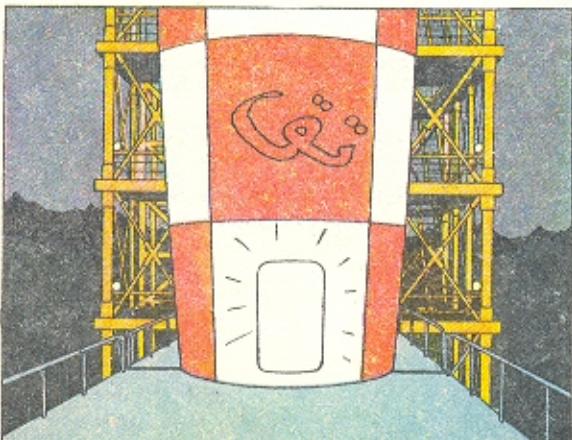
بله میخوام
اطلاعاتم رو
عمیق تر کنم.



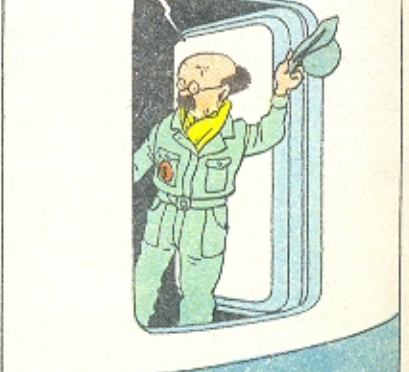
آقایون، آسانسور منتظره.



در بسته شد!... دری که هر آن ممکنه
به در گورستونشون تبدیل بشه!...



خدا حافظ، زمین!...



... در قسمت اولیو بالا رفتن ، که نمیتونم مدتش را محاسبه کنم ، هدایت موشک بطور اتوماتیک انجام میشه ... بعد از اینکه بهوش آمدم ، به طبقه بالامیریم و هدایت موشک را بهمهده میکنیم ...



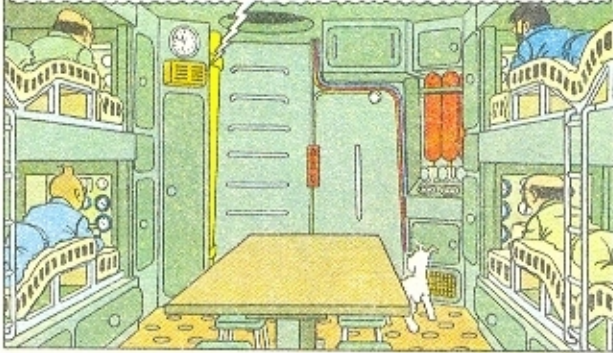
... فقط در این موقعیت میتونیم بهتر سرعت گرفتن اولیه موشک را تحمل کنیم ... اگر چه همه چیز در نظر گرفته شده ، تا این سرعت گرفتن ، تدریجی باشه اما ممکنه که ما بهوش بشیم ... بنظر من لازم نیست که زیادی مضطرب باشید ، ولی احتیاطهای لازم را باید در نظر گرفت ...



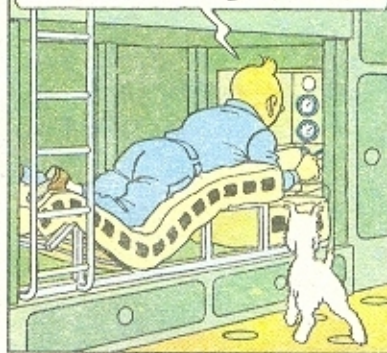
آقایون يك بار ديگه شرح میدم ... ماروی تختخوابامون بروی شکم دراز میکنیم ، یاد آوری میکنم که ...



اینجا زمین صدای شمارا پنج شنیدم ... داریم داربستها را کنار میزنیم ..



الو...الو... موشک ماه پیمایما به زمین... صدای مرا می شنوید؟ ...



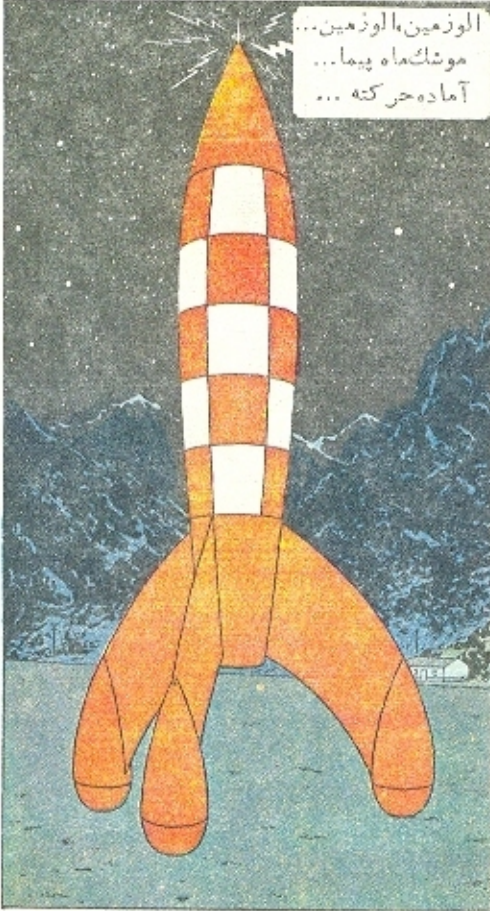
حالا هر کس سر پست خود قرار بگیره و دستگاهها را امتحان کنه ...



تن تن با زمین تماس بگیر ...



الوزمین ، الوزمین... موشک ماه پیمایما... آماده حرکت ...



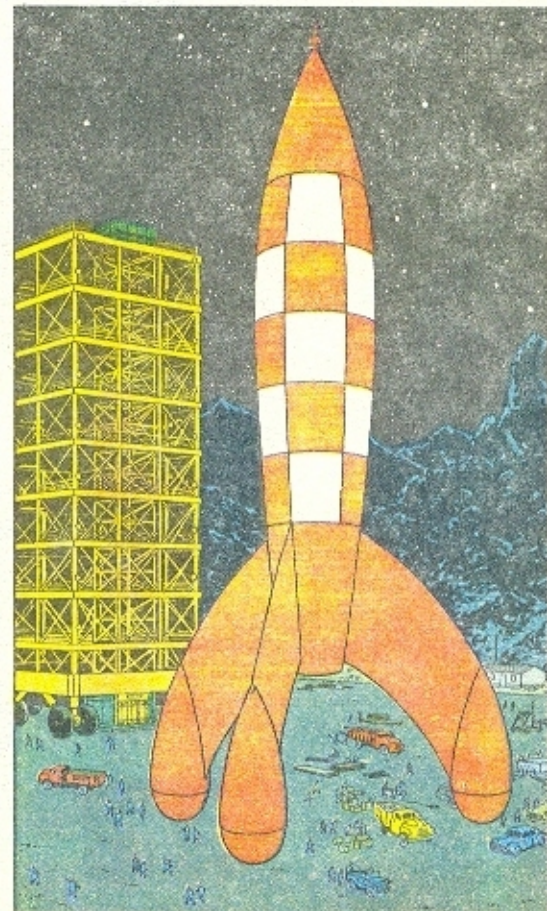
... زمین به موشک ماه پیمایما ... داریم جا بجا شده ... داریم محل پر تاب را تخلیه میکنیم ...



توجه ... توجه ... محل پر تاب موشک را خالی کنید ... تکرار میکنم محوطه پر تاب را خالی کنید ..



زمین ، به موشک ماه پیمایما ... محوطه پر تاب تخلیه شد ... بیست و دو دقیقه دیگر به لحظه پر تاب باقی است ... آماده هستید؟





ده دقیقه
دیگه ...



خداوندا! اگه اشتباهی در
محاسباتم کرده باشم ...
چه مصیبتی به بار میاد ...
اما نه ... غیر ممکنه ...
ولی با وجود این اگه ...



زمین، به موشک ماه پیمایا ...
دوازده دقیقه دیگه به
لحظه پرتاب باقیست ...



سه دقیقه دیگه ...

آخه تو این تابوت پرنده چکار
میکنم؟! ... مخصوصاً وقتی فکر
میکنم که من باعث معالجه حواس
پرتی تورنسل شدم دق میکنم .



چهار دقیقه دیگه ...

میلو! ... میلو! ... زود
روی زمین بخواب! ...
چرا بخوابم ... منکه خسته
نیستم ...



پنج دقیقه دیگه ...

تن تن بیچاره ... ما چرا
های زیادی دیدی اما فکر
میکنم این دیگه آخرش
باشه ...



دقت دقت آماده باشید درست سی
ثانیه دیگه بوقت باقیست ...



یا موشک مطابق پیش بینی بلند میشه یا
با فشار این دگمه همه چیز نابود میشه ...



یک دقیقه
دیگه ...

دو دقیقه، یک
دقیقه ... آخه اینا
چی میخوان! ...



دو دقیقه دیگه ...

چه غلطی کردم ، چطوری
تونستم خودمو قاطی این
ماجرای وحشتناک بکنم؟



دقت... دقت... شمارش معکوس شروع شد...
۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱ صفر ...

بامید خدا ...



دقت... دقت... ده ثانیه دیگه ...

خوب دیگه تموم شد
انشاالله همه چیز بطور
عادی پیش بره ...



ا ، صدای قلب
خودمه ...



بیست ثانیه دیگه ...

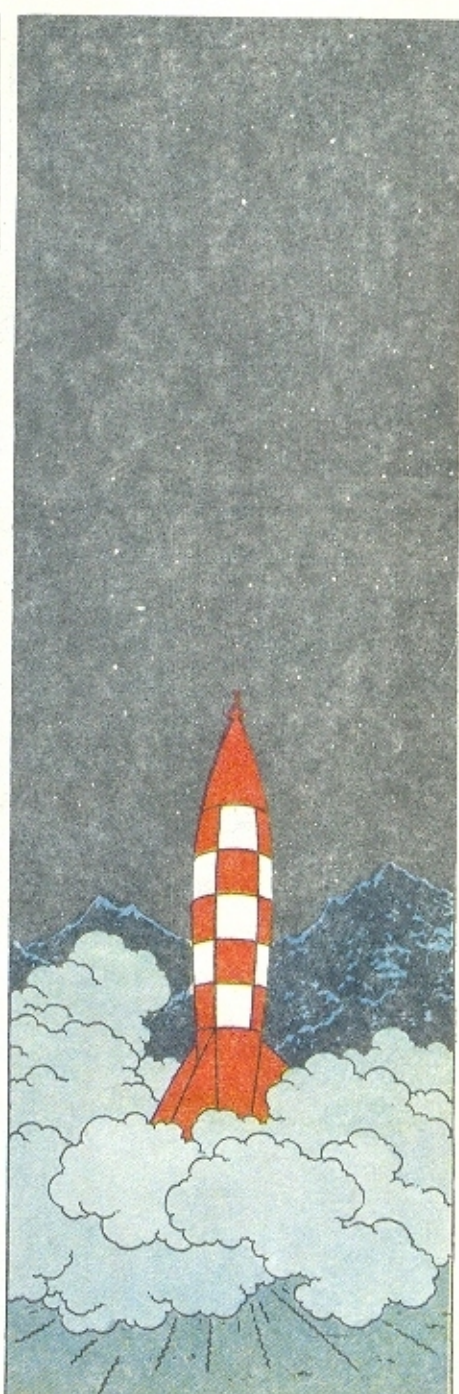
این صدای منظم تاپ تاپ
از کجاست؟! ...



چه فشار وحشتناکی!... مثل اینکه همه چیز داره له میشه!...



یا حضرت خضر!... مثل اینکه به فیل گنده رو پشت منه ...



موشک ماه بیما... اینجا کنترل اسپروژه... صدای مرا می شنوید، جواب بدید، بگوشم ..



مرکز کنترل، از دیده بانی... هم اکنون موشک به ۸۰۰ کیلومتری زمین رسیده... موتور کمکی از کار ایستاده، موتور اصلی بطور خودکار بکار افتاده ...

شنیدم... سعی میکنیم با موشک تماس بگیریم ...



از دیده بانی به کنترل... مسیر موشک را تعقیب میکنیم... همه چیز طبق محاسبات قبلی پیش میره...



بالاخره حرکت کردند... بعید نیست که همه در حال انقضاء باشند... خوب، فعلا کار دیگری جز رفتن به مرکز کنترل نداریم ...



کنترل اسپروژ، به موشک ماه
پیما... شنیدید، جواب بدید،
بگوشم ...

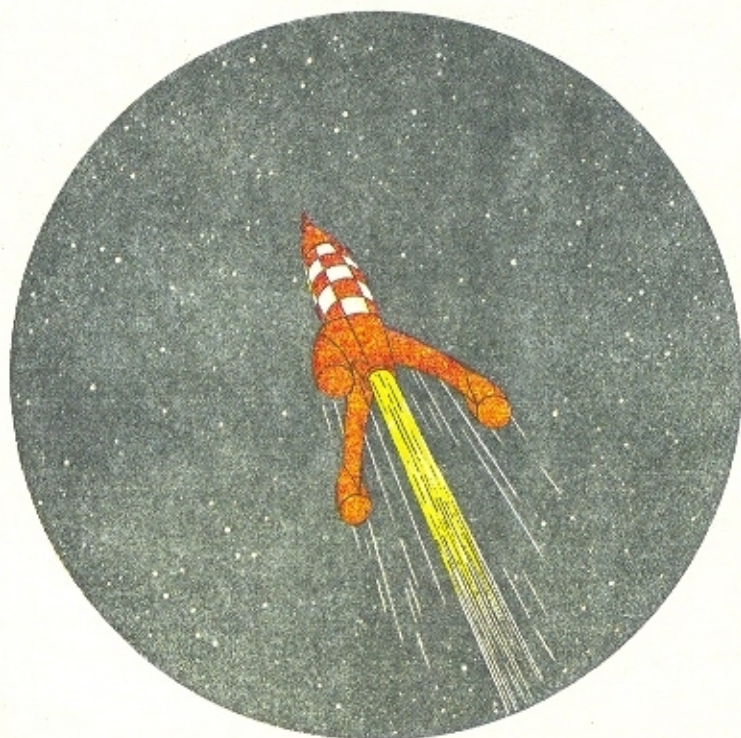
دای به حالتون! اگه بلائی
سراین موشک بیآد! ...

موشک ماه پیما... موشک ماه پیما... اینجا
کنترل اسپروژ... صدای مرا می شنوید،
جواب بدید، بگوشم ...

دیده بان، از کنترل...
موشک جوابی نمیده ...

کنترل، از دیده بان... موشک
به ۱۵۰۰ کیلو متری زمین
رسیده... آیا موفق شدید ارتباط
رادیویی برقرار کنید؟ ...

کنترل اسپروژ، به موشک ماه
پیما... شنیدید، جواب بدید،
بگوشم ...



روی ماه قدم گذاشتند ؟ ... آیا بزمین برگشتند ؟ ...

بزودی بقیه این ماجرای بزرگ و حوادث جالب آنرا در کتاب «روی ماه راه رفتیم» خواهید خواند

دوره کامل ماجراهای «تن تن و میلو» را بصورت کتابهای
مصور رنگی، بشرح زیر خواهید خواند:

هفت گوی بلورین	جزیره سیاه
معبد آفتاب	هدی کره ماه
تن تن در سرزمین طلای سیاه	روی ماه قدم گذاشتیم
ماجرای «تورنسل»	اسرار اسب شاخدار
انبار ذغال سنگ	تن تن در کنگو
تن تن در تبت	سینگارهای فرعون
جواهرات «کاستافیور»	گل آبی
گنجهای «راکام»	گوش کنده شده
ستاره اسرار آمیز	عصای اسرار آمیز
تن تن در آمریکا	خرچنگ پنجه طلانی

پرواز شماره ۷۱۴

انتشارات یونیورسال چاپ و نشر داستانهای مختلفی بنام جزوه‌های
«تن تن» را آغاز نموده. با جمع آوری این جزوه‌ها، مجموعه‌ای
زیبا و بی نظیر از داستانهای مصور خواهید داشت.

انتشارات یونیورسال: صندوق پستی ۱۸۵۸ - تهران

